أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

اما بعد، در درس دوازدهم از دروس سيرت نبوی عهدی مدنی هستيم. در درس گذشته در باره ای مصيبت أُحُد صحبت نموديم. و مصيبت طوريکه در درس سابق ذکر کرديم، وصف ربّانی بود برای آنچه که در روز أُحُد اتفاق افتاد. { أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} آيا چون رسيد به شما مصيبتی که بدست آورده بوديد دو چند از آن گفتيد از کجا آمد اين مصيبت (تا اينجا) بگو که آن از نزد نفوس شما است هر آئينه خدا بر همه چيز تواناست [آل عمران ١٦٥]

و همچنان طوريکه در درس سابق ذکر کرديم، مصيبت تنها در شهيد شدن هفتاد نفر از صحابه نبود. بلکه بر عکس، آنها از عظيم ترين صحابه بودند، رضی الله عنهم اجمعين. لاکن مصيبت در امور مهم ديگر بود که در روز أُحُد اتفاق افتاد. از آنجمله نا فرمانی صحابه رضی الله عنهم از امر رسول الله (ص) بود، با وجود واضح بودن امر. و طوريکه ذکر کرديم موضوع اجتهاد صحابه نبود لاکن بر حساب حب دنيا بود. و الله عز و جل آنرا تصريحاً در کتاب خود ذکر فرموده است. فرمود: مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآَخِرَةَ. پس اين مصيبتی بود از مصائب بزرگ در روز أُحُد.

مصيبت ديگر شهادت هفتاد نفر از صحابه بود به سبب خطای تير اندازان در اين جنگ. مشکل طوريکه ذکر کرديم شهادت هفتاد صحابی نبود. بر عکس آن يک فضل بود. لاکن اينکه به سبب خطاء شهيد شدند، اين امريست غير قابل قبول.

مصیبت سوم در آنروز احباط و نا امیدی بود که مسلمانان بآن مصاب شده بودند. باز نشستن در میدان جنگ، یأس بخاطر عدم نصر و حرکت نکردن في سبیل الله عز و جل بود. مصیبت چهارم بسیار زیاد خطر ناك بود. گناه کبیره ای از کبائر بود. و آن فرار نمودن از زحف بود. و ذکر نمودیم که این فرار تا بعد از شنیدن صدای ندای رسول الله (ص) ادامه داشت که می گفتند: إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ، إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ" [١] أنا رسولُ الله. بسوی من او بندگان االله، بسوی من او بندگان الله. من پیغمبر خدا هستم. و بآنهم فرار کردند. بعض شان به کوه بالا شدند. و بعض شان به مدینه ای منوره رفتند. و تمام آن فرار بخاطر (تحرُفاً للقتال يا تحيزًا إلى فئة،) (یعنی برای دو باره آمادگی گرفتن برای جنگ، یا یکجاه شدن با گروه دیگر برای جنگ) نبود لاکن فرار نمودن از جنگ و مخالفت شرعی واضح بود. پس بخاطر این چهار مصائبی که در روز أُحُد بمیان آمده بود، الله عز و جل آنروز را یا آن غزوه را مصیبت مسما فرمود.

لاکن در درس گذشته ذکر کرده بودیم که أُحُد شر محض نبود. بلکه در داخل این مصیبت سبحان الله خیر بود. و خیر زیادی بود. چه خیری در این فاجعه بوده می تواند؟ بیآئید ببینیم.

حکمت اول تصفیه و تنقیه

اولین خیری و اولین حکمتی را که در این روز و در این مصیبت می بینیم، حکمتی است که رب ما سبحانه و تعالی در تعلیق به جنگ أُحُد آنرا در آیاتی از سوره ای آل عمران ذکر فرموده است. و در حقیقت ما باید این آیات را به دقت و تفصیل مطالعه نمائیم، خصوصاً وقتیکه بحران ها و فاجعات بزرگ بالای امت اسلامی می گذرد. و ما به آن در این روز ها بسیار زیاد ضرورت داریم. رب ما سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود می فرماید: {وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللهِ} و آنچه رسید به شما روزیکه بهم آمدند دو گروه پس باراده خدا بود [آل عمران:١٦٦] خوب چرا؟ {وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ}. و تا ممیز سازد مؤمنان را (١٦٦) وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا. و تا ممیز سازد آنان را که منافق

شدند (بس) وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً لاَتَّبَعْنَاكُمْ} وگفته شد ایشان را بیآئید بنجگید در را خدایا دفع کنید کافران را گفتند اگر می دانستیم جنگ کردن هر آئینه پیروی شما می کردیم. [آل عمران: ١٦٦، ١٦٧)

(تنقیهِ و تصفیه و ابتلاء، یعنی خالص ساختن و تصفیه کردن و امتحان کردن) اگر حیات مؤمنین انتصارات بدون شکست ها می بود، در دین اسلام صادق و کاذب داخل می شد. حابل با نابل مخلوط می شد. لاکن وقتیکه مصائب به میان آمد سبحان الله، کسی که در قلب اش مرض بود منکشف شد. آواز خود را در دشمنی با اسلام بلند کرد. بخاطریکه اسلام بطور نسبي ضعیف شده بود. دولت اسلامی بعد از أُحُد با مصیبت بزرگی مصاب شد. کسی که در قلب خود کفر را پنهان می نمود و اسلام را ظاهر می کرد، آنچه را که پنهان می کردند ظاهر نمودند. و براستی بعد از أُحُد بسیاری از منافقین نفاق شانرا آشکار ساختند. دیدیم که سه صد نفر از أُحُد انسحاب کردند و برگشتند. پس چه فکر می کنید که بعد از مصیبت حال چگونه بود. این امر ظاهر شد طوریکه روایت گران می گویند: و نفاق [٢] در مدینه ای منوره بعد از أُحُد پدیدار شد.

پس مسلمانان مردم زیادی را می شناختند که در ظاهر نماز می خواندند و روزه می گرفتند و در باره ای خیر صحبت می کردند. لاکن در قلب های شان شر بود. این شر بعد از أُحُد برای مردم ظاهر گشت. خوب، ممکن بود که رسول الله (ص) آنها را توسط وحی می شناختند. و براستی هم آنها را می شناختند. و نام هایشان را بطور سری به بعض صحابه گفته بودند. یا بطور مشخص در بین صحابه برای حُذَیفه بن الیمام گفته بودند. خوب، ممکن بود موضوع شان را با وحی آشکار می نمود و خلاص. لاکن رب ما سبحانه و تعالی می دانست که با وفات رسول الله (ص) وحی منقطع می شد. لازم است مسلمانان منافقین را بشناسند، و تا به روز قیامت. پس به چه طریقه ای؟ در وقت آمدن مصائب بالای مسلمانان. چه در زمان رسول الله (ص)، یا در زمان بعد از ایشان و تا به روز

قیامت. هرگاهی که مصیبتی به میان می آید، یا هرگاهی که دولت اسلامی ضعیف می شود، و هرگاهی که بحران بوجود می آید، نفاق ظاهر می شود. نفاق روشن می شود. پس این طریقه ایست که نوعیت مسلمانان را برای ما در داخل دولت اسلامی می آموزاند و تفصیل می دهد. تا از این منافقین در هیچ کاری کمك و استعانت نه طلبیم، و امر مهم را نزد شان سِر و راز نگذاریم. در این باره انشاءالله به تفصیل صحبت خواهیم کرد وقتیکه در باره ای احزاب و تبوك صحبت ما آمد. در این غزوات موضوع منافقین بسیار زیاد واضح شد.

لاکن آیه ای کریمه ای را به فکر تان می آورم که در باره ای جنگ تبوك نازل شد، و وقتیکه در باره ای تبوك صحبت کردیم آنرا تفصیل خواهیم داد انشاءالله. الله عز و جل فرمرد: {لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلاَّ خَبَالاً وَلأَوْضَعُوا خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ} اگر بر می آمدند میان شما نمی افزودند در حق شما مگر فساد را و البته مرکب می تاختند میان شما فتنه جویان در حق شما و میان شما سخن شنوان اند از ایشان و خدا داناست به ستمگاران [التوبة: ٤٧] و چون عبدالله بن أُبَی سه صد نفر را گرفته برگشت، تصور کنید اگر آن سه صد نفر در میدان جنگ می بودند. نه تنها توسط انسحاب خود از میدان جنگ در داخل معرکه بحران را بوجود می آوردند، بلکه ممکن می بود عدد بزرگی از مسلمانانی که ثبات نموده بودند هم نظر خود را تغییر می دادند. و الله عز و جل می فرماید: وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ. در بین تان ای مؤمنان صادق کسانی به کلام منافقین گوش خواهند داد. از اینخاطر واقعاً در داخل مصیبت رحمت بود. در داخل مصیبت خیر بود که مسلمانان مردمی را دیدند که بدی اسلام را می گفتند. و آنرا ظاهر می نمودند و به بسیار وضاحت در مقابل مسلمانان صحبت می کردند.

به دنبال مصائب یا مشخصاً به دنبال مصیبت أُحُد درس بسیار مهم و حکمت بسیار بزرگ دیگر این است که مسلمانان شؤم معصیت (یعنی بد بختی و بد فرجام بودن گناه) را بدانند. شؤم معصیت امر الله عز وجل را، و شؤم معصیت امر رسول اش را (ص). این موضوع بسیار مهمی است. رب ما سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود می فرماید: {فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا} پس قسم به پروردگارتو که ایشان مسلمان نه باشند تا آنکه حاکم کنند ترا در اختلافی که واقع شد میان ایشان باز نیابند در دلهای خویش تنگی از آنچه حکم فرمودی و قبول کنند بانقیاد [النساء: ٦٥].

بلی این آیت در ظرف معین و در حدف معینی نازل شد، لاکن لفظ آن عام است. تمام حادثات و سخنان رسول الله (ص) که در دست ما است در آن شامل است. و اگر رسول الله (ص) را در امور حیات خود بطور کامل آن، در تمام خورد و بزرگ خود حاکم نسازیم، ما هم به مثل آنچه که مردمان أُحُد مصاب شده بودند مصاب خواهیم شد.

مشکل اساسی أُحُد طوری شروع شد که مجموعه از صحابه رضی الله عنهم با داشتن علم بر آن بآن مخالفت کردند. پس این موضوع مهمی است. اگر رسول (ص) امر نموده باشند ما اختیاری نداریم. الله عز و جل در کتاب کریم خود فرموده است: {وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ. (بس) وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً مُبِينًا} [الأحزاب: ٣٦] خوب فرض کنید امر رسول الله (ص) را اختیار نکردیم، فرمود: {وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً مُبِينًا} و نیست هیچ مؤمن را و هیچ مؤمنه را چون مقرر کند خدا و رسول او کاری آنکه باشد ایشان را اختیار در کار خویش و هر که نا فرمانی کند خدا و رسول او را بدرستیکه گمراه شد گمراهی ظاهر [الأحزاب: ٣٦] و أذیت و آزار أُحُد یا بد تر از أُحُد حاصل می شود. و أُحُد طوریکه می دانید بسیار زیاد در حیات ما تکرار می شود. رسول الله (ص) به اموری امر می کنند، و

ما امور دیگری را انجام می دهیم. به ما در عدم تعامل با ربا (یعنی سود خوردن و سود گرفتن) امر نموده اند، و احیاناً با ربا معامله می کنیم و در آن در باره ای خیر أمت صحبت می کنیم. به ما در عدم برهنگی و فواحش امر نموده اند، و با وجود آنهم مسلمانان زیادی آنرا مرتکب می شوند، و به صراحت و آواز بلند آنرا می کنند، چه بخاطر سیاحت باشد و یا چه بخاطر آزادی زن باشد، چه بخاطر ترفیع باشد یا برای بدست آوردن اندازه ای از راحت باشد. دلیل آوری ها بسیار زیاد است. همه اش مخالف امر رسول الله (ص) است. و با آنهم انجام داده می شود. در حالیکه می دانی که تخلف می کنی و آن به مصائب می کشاند. و به مصائب بسیار زیاد بزرگ می کشاند. پس مخالفت کردن به امر رسول الله (ص) به مصیبت می کشاند، ولو که آن نسل بزرگ صحابه هم باشند رضی الله عنهم.

حکمت سوم

خیر سوم یا حکمت سومی را که در داخل مصیبت أُحُد دیدیم، چه در روز أُحد و چه در روز های بعد از آن و تا به روز قیامت، توجه نمودن تمام مسلمانان به خطر دنیا بود. حتی لشکر صحابه عظیم ترین نسل ها، حتی آن لشکر اگر به مرض دنیا گرفتار شوند، به مصیبتی مثل مصیبت أُحُد گرفتار می شوند. از اینخاطر احادیث زیادی را از رسول الله (ص) می خوانیم که در باره زهد در دنیا صحبت می کند. مسلمانان را به حذر تام در باره ای خطر دنیا امر می کند.

و از همین خاطر باب بزرگی را در باره ای مذمت (یعنی بی قدر شمردن) دنیا در کتاب های صحیح و سنن در می یابیم. و در می یابیم که رسول الله (ص) فرصت این را از دست نمی دادند که مسلمانان را از خطر دنیا آگاه بسازند. از آنجمله این بود مثلاً که گفتند: في صحيح مسلم عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله: "إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا، فَنَاظِرٌ مَاذَا تَعْمَلُونَ، فَاتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النِّسَاءَ، فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ". دنیا شرینی سبزی است، و الله

شما را در آن خلیفه مقرر نموده است، پس ناظر باشید به آنچه که عمل می کنید، و از دنیا پرهیزگاری کنید، و از زنان پرهیزگاری کنید. بر همین نَسَقی از تحذیر و تنبیه، احادیث زیاده آمده است. و همچنان در قرأن الکریم، قرأن را باز کنید، بسیار کمی از صفحات قرأنکریم را می یابید که در آن تحذیر و تنبیه از دنیا نباشد.

مصیبت دنیا را در أُحُد دیدیم. صحابه را دیدیم وقتیکه می گفتند الغنیمة الغنیمة، حتیٰ بعد از نصر و حتی بعد از وفا نمودن بر اکثر صفات لشکر منصور، و حتی بعد از طلب آخرت در اول معرکه وقتیکه طلب دنیا داخل شد، آن بالای لشکر بطور کامل اثر گذاشت سبحان الله. طبعاً این مصیبت بزرگ به وضاحت به این امر توجه را جلب نمود. و اگر موضوع بدون مصیبت و بدون فاجعه و بدون فرار می گذشت، هیچکس به آن متوجه نمی شد که دنیا به این درجه خطر ناك است.

حکمت چهارم در عقب مصیبت أُحُد

حکمت چهارم در عقب مصیبت أُحُد آگاهی مسلمانان، و توجه کنید که این بسیار مهم است. آگاهی مسلمانان بر اینکه خطای بعضی بر تمام مسلمانان نفوذ می کند. بعضی صحابه تخلف ورزیدند، تنها چهل صحابی، از بالای کوه تیر اندازی پائین آمدند، تمام آن تزلزل های خطر ناك در جنگ أُحُد در نتیجه ای مخالفت این چهل نفر صورت گرفت. طبعاً این کلام به نقش امر بالمعروف و نهی عن المنکر در صف مسلمانان می کشاند. لازم ما بحیث یك أمت و یك نسلی که میخواهد سر خود را در بین مردم بلند کند، و سر خود را در بین عالمیان بلند کند، و زمین را بطرف خیر رهبری کند، لازم بر امراضی که در داخل أمت است تفتیش کنیم. همسایه ات را ببین، برادرت را ببین. دوست ات را ببین. اولادت را ببین. پدر و مادرت را ببین. رحم و خویشاوندان ات را ببین. و این و آنرا ببین. تمام دوائری را که در اطراف است. اگر در آن معصیت یا خطاء یا منکَر یا دوری از رب العالمین سبحانه و تعالی را دیدی، بدان که تنها آن انسان را به ضرر مصاب نمی کند، بلکه ضرر اش

بالای او و بالای تو و بطور کامل بالای تمام أمت واقع خواهد شد. و حدیث رسول الله (ص) را در باره ای کشتی بیاد بیاورید که گفته اند. روی البخاري في صحيحه عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: (از اینجا بخوان) "مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ، فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا، فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ، فَقَالُوا: لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا، وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا. فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا".

مثال کسی که بر حدود الله پایدار می ماند و کسی که در آن واقع می شود. (یعنی از آن تجاوز می کند،) مثل مردمی هستند که در یك کشتی نشسته اند، و بالای چوکی های آن قرعه انداخته اند، پس به اساس قرعه بعض شان در منزل بالا نشسته اند و بعض شان در منزل پائین، پس کسانیکه در پائین بودند هرگاهی که میخواستند آب بنوشند، باید از بین کسانی که در بالا بودند بگذرند. پس گفتند: بیآئید برای گرفتن آب از پائین ما در قسمت کشتی که قسمت ما است سوراخی بکنیم و کسانی را که بالای ما هستند اذیت نکنیم.

سبحان الله، توجه کنید که آنها در این کار خیر می خواهند، لاکن نمی دانند که خیر در چه است. پس چه رسد به اینکه اگر آنها شر می خواستند؟ آنها می خواستند از أذیت دیگران اجتناب کنند. پس میخواستند که در جزء پائینی کشتی سوراخی بکنند. طبعاً آن به غرق شدن کشتی منتج می شد. می گویند (ص): پس اگر آنها را بگذارند که این کار را کنند، همه ایشان هلاك می شوند، کشتی غرق می شود. چه کسی نا فرمانی کرده باشد یا نکرده باشد، همه غرق می شوند. و اگر دستان شان را بگیرند، نجات می یابند، و همه ای شان نجات می یابند. امر بالمعروف و نهی عن المنکر. این مرض دنیا که در روز أَحُد ظاهر شد پیش از روز أُحد ریشه داشت. و لازم است مسلمانان متوجه این

امراض باشند که در لشکر أُحُد نفوذ کرده بود. پس این حکمت بسیار زیاد مهمی بود در عقب حادثه ای مصیبت أُحُد، جلب توجه مسلمانان به أهمیت امر بالمعروف و نهی عن المنکر.

حکمت پنجم زنده ماندن رهبران کفر و بعداً اسلام آوردن شان

حکمت لطیف و زیبای دیگری هم در باره ای روز أُحُد موجود است. و آن اینکه مسلمانان با وجود رغبت شان در قتل نمودن مشرکین، عدد بزرگی از مشرکین را نکشتند. و الله عز و جل می خواست که خون این کافرین را حفظ نماید. بخاطریکه آنها سبحان الله چند سال کمی بعد مسلمان خواهند شد، و برای مسلمانان نصر خواهند بود. به لشکر مکه ببینیم. به رهبران لشکر مکه ببینیم. قاعد اعلی مکه ابو سفیان بود. و سه قاعد هائیکه او را مساعدت می کردند، رهبران سواره و رهبران پیاده، صفوان بن أُمَیه، و خالد بن الولید، و عِکرمه بن ابی جهل بودند. سبحان الله! این چهار رهبر، چه قاعد عام، و یا چه سه نفر دیگر زیر دستان اش، همه ای شان بعداً مسلمان شدند. و همه ایشان در معرکه های اسلامی نقش های بسیار بزرگی داشتند.

پس آن خالد بن ولید بود که رسول الله (ص) او را سیف الله مسلول (یعنی شمشیر از غلاف کشیده شده ای الله) لقب دادند. و عِکرمه در جنگ یرموك بحیث شهید نزد رب خود خواهد رفت ، و ابوسفیان و هند نقش های بسیار بزرگی را در جنگ یرموك داشتند. هند بنت عُتبه که لشکر را برای جنگ تشویق می کرد و بطن حمزه (رض) را شق کرده بود، و جگر اش را جوید. یعنی در روز أُحُد کار های زشتی را کرد، بعداً مسلمان شد. هر پنج آنها، در نصر جنگ یرموك نقش بسیاز زیاد بزرگی داشتند.

تمام این کلام برای ما می گوید وقتیکه در قلب ما رغبت زیادی برای هلاکت ظالمان موجود باشد، رغبت قوی ایکه خداوند ما را از فلان و فلان و فلان خلاص کند، که برای اسلام مکر و دسیسه

درست می کند، الله عز و جل در بقای آنها خیر زیادی را پنهان می کند که کمی بعد از جمله ای مسلمانان می شوند، و کمی بعد انصار این اسلام می شوند. پس این حکمت در عقب زنده نگهداشتن زعمای کفر بعد از مصیبت أُحُد در منتهای اهمیت است.

حکمت ششم ارزش قیمت شهادت في سبیل الله

حکمت مهم دیگری هم است که در آن احتیاج به وقفه داریم. و آن اینست که این مصائبی که در بعض دوره ها بالای امت اسلامی می آید، الله عز و جل در آن بعض مسلمانان را بحیث شهداء انتخاب می کند. طبعاً ممکن در معرکه ایکه یك یا دو یا سه شهید باشد، چندان جلب توجه نمی کنند. موضوع شهداء و قیمت شهداء و عظمت شهداء ملاحظه نمی شود. لاکن اینکه هفتاد نفر شهید شوند، این بسیار زیاد جلب توجه می کند. و خصوصاً به این طریقه ای مؤثری که در روز أُحُد رخ داد. قصه های شهداء جگر ها را خون می کند.

وقتیکه قصه ای شهید اول و دوم و سوم و دهم و هفتاد شهید را می خوانی، بدون شك که قیمت شهداء در میزان اسلام به وضاحت توجه را جلب می کند. قرأن در قضیه ای جهاد بسیار زیاد تمرکز به این می کند که جهاد با نفس و مال باشد، نه تنها با مال. جهاد با نفس در غایت اهمیت است. أمت قیام نمی کند الا با جهاد في سبیل الله. اگر أمت جهاد في سبیل الله را ترك کند، خوار و ذلیل می شود.

إذا تَبایَعتُم بالعِینة، و رَضیتُم بالزّرعِ، و تبعتُم أذناب البقر، و تَرَکتُم الجِهاد، سَلَّطَ اللهُ علیکم ذُلاً لا یَنزِعُهُ حتی تُرجِعوا الی دینِکُم. اگر با عِینه خرید و فروش کردید. (عِینه نوعی از سود است). و در زراعت کردن راضی شدید، و به دنبال دُم های گاو روان شدید، و جهاد را ترک کردید، الله عز و جل حقارتی را بالایتان مسلط خواهد کرد و آنر از سر تان نخواهد برداشت تا وقتیکه به دین تان

برنگردید. این کلام رسول الله (ص) است. و آن واقعیتی است که آنرا در هر صفحه ای از صفحات قرأنکریم می بینیم.

{إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ (نه تنها مال) أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ} هر آئينه خدا خريده است از مسلمانان جانهای شان و مالهای شان را بعوض آنكه ايشان را باشد بهشت، جنگ می كنند در راه خدا پس می كشند و كشته می شوند وعدهٔ لازمی است بر خدا ثابت در تورات و انجيل و قرآن و كيست وفا كننده تر به عهد خويش از خدا پس شادمان باشيد باين فروختن خود كه معامله كرديد بآن و اين است پيروزی بزرگ [التوبة: ١١]. اين در قرأنكريم بسيار زياد است. {لاَ يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَاليَوْمِ الآَخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ (بس) وَاللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ} اجازت نمی طلبند از تو آنانكه ايمان آورده اند بخدا و روز آخر در تخلف از آنكه جهاد كنند باموال خويش و جان های خويش و خدا داناست بمتقيان [التوبة: ٤٤]

اينچنين، اينكه با نفس ات جهاد كنی آن بدون شك يك كار عظيم است. و اينكه خود را فاقد بسازی و از دست بدهی و بآنهم در راه الله سبحانه و تعالی ثابت باشی، آن چيز عظيم تر است. و اينكه مشتاق مرگ في سبيل الله باشی، و آن بزرگترين تمنايت باشد، بدون شک كه آن عظيم ترين و عظيم ترين همه است. و تمام اين همه را در أُحُد ديديم.

بس فكر نكنيد كه آن كار آسان است. فكر نكن كه آسان است كه شهيد شوی. تنها يك رغبت زود گذری كه در لحظه ای از لحظات يا در لحظه ای از بلندی ايمان يا نزديكی به الله عز وجل در ذهن ات می گذرد. خلاص بعد از آن شهيد هستی، نه سنت اين نيست. لاكن سنت اين است كه راه يک مسلمان تا به شهادت برسد، در اصل طويل است. در اصل سخت است. بلی استثناأَت

است. بعضی ظروفی است که به اینصورت نیست. لاکن در اصل راه طویل است. دایماً تعجب می کردم که در حدیثی که رسول الله (ص) گفته بودند که جهاد ذروة سِنام اسلام است (یعنی اوج و بلندی اسلام) است. قبل از اینکه در باره ای جهاد صحبت کنند امور زیاد دیگری را همرایش ذکر کردند که به جهاد ارتباطی ندارد. پس رابطه بین این و آن و آن و جهاد چه است؟ لاکن سبحان الله طریق همان است. بیآئید ببینیم که رسول الله (ص) به معاذ بن جبل (رض) چه گفتند.

از فضائل شهادت في سبيل الله

معاذ بن جبل (رض) از رسول الله (ص) سؤال زیبا و لاکن مشکلی را پرسید. می گوید: معاذ بن جبل قال: كنت مع النبي في سفر فأصبحت يومًا قريبًا منه ونحن نسير، فقلت: يا نبي الله، أخبرني بعمل يدخلني الجنة ويباعدني من النار. قال: "لَقَدْ سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمٍ، وَإِنَّهُ لَيَسِيرٌ عَلَى مَنْ يَسَرَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ تَعْبُدُ اللَّهَ وَلاَ تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاَةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ، وَتَحُجُّ الْبَيْتَ". ثُمَّ قَالَ: "أَلاَ أَدُلُّكَ عَلَى أَبْوَابِ الْخَيْرِ؛ الصَّوْمُ جُنَّةٌ، وَالصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ، وَصَلاَةُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ". ثم قرأ قوله تعالى: {تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ} حتى بلغ: {أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلاً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ} [السجدة: 16- 19] ثم قال: "أَلاَ أُخْبِرُكَ بِرَأْسِ الأَمْرِ وَعَمُودِهِ وَذِرْوَةِ سِنَامِهِ؟" فقلت: بلى يا رسول الله. قال: "رَأْسُ الأَمْرِ وَعَمُودُهُ الصَّلاَةُ، وَذِرْوَةُ سِنَامِهِ الْجِهَادُ". ثم قال: "أَلاَ أُخْبِرُكَ بِمِلاَكِ ذَلِكَ كُلِّهِ؟" فقلت له: بلى يا نبي الله. فأخذ بلسانه فقال: "كُفَّ عَلَيْكَ هَذَا". فقلت: يا رسول الله، وَإِنَّا لَمُؤَاخَذُونَ بِمَا نَتَكَلَّمُ بِهِ؟ فقال: "ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ يَا مُعَاذُ، وَهَلْ يَكُبُّ النَّاسَ عَلَى وُجُوهِهِمْ فِي النَّارِ -أو قال: عَلَى مَنَاخِرِهِمْ- إِلاَّ حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ" [۷]

یا رسول الله، عملی را به من بگوئید که مرا به جنت داخل کند و از دوزخ دور نگهدارد. سؤال مهمی است. عملی واحدی را میخواهم که توسط آن به جنت داخل شوم و از دوزخ دور شوم.

پس رسول الله (ص) برایش گفتند: در باره ای موضوع عظیمی از من پرسیدی. موضوع بسیار بزرگیست. بعداً میگویند: و آن آسان است برای کسیکه الله آنرا برایش آسان ساخته باشد. خوب پس چطور الله آنرا برای ما آسان میسازد؟ طریق چه است؟ گفتند: توجه کنید، که الله را بپرستی، و هیچ چیزی را به او شریك مقرر نکنی.

اولین چیز، توجیه نمودن نیت را بطور کامل بسوی الله عز و جل. اخلاص کامل یك مسلمان که روزی خواهد رسید که مجاهد باشد و بعداً به درجه ای شهادت برسد. اخلاص داشتن به الله عز وجل. که الله عز و جل را بپرستی، و هیچ چیزی را به او شریك مقرر نکنی. و نماز را به پا کنی، و زکات بدهی، و در رمضان روزه بگیری، حج بیت را انجام بدهی، فرایض. اولین چیز فرایض است. معقول نیست که مجاهد باشد، یا شهید شود و لاکن این فرایض را انجام ندهد. ممکن نیست.

بعداً گفتند: آیا ترا به دروازه های خیر رهنمائی نکنم؟ بعد از این موضوع فرایض چیز دیگری را برایش می گویند. آیا ترا به دروازه های خیر رهنمائی نکنم؟ گفتند: الصُّومُ جُنَّةٌ، روزه گرفتن جُنّة (یعنی ستر و محافظت) است. و صدقه دادن خطاء را از بین می برد طوریکه آب آتش را از بین می برد. و نماز مرد در نصف شب. بعداً قول تعالی را برایش قرائت نمودند: {تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ} دور می ماند پهلو های ایشان از خوابگاهها میخوانند پروردگار خود را بترس و امید واری و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا خرج می کنند. (تا که به این آیه رسیدند): {أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلاً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ} اما آنانکه ایمان آوردند و کار های شایسته کردند پس ایشان راست بهشت ها جای ماندن بطریق مهمانی بسبب آنچه میکردند [السجدة: ١٦-١٩].

پس رسول الله (ص) در باره ای جزئیات بعضی اعمال خیر از نوافل صحبت کردند. خلاص، از فرایض خلاص شدیم، نوافل، روزه نفلی نفل است، صدقه نفل است، نماز مرد در نصف شب، قیام

لیل یا تهجد نفل است، این چیز ها در راه جهاد في سبیل الله بسیار زیاد مهم است. بعداً گفتند: آیا در باره ای رأس امر و عمود آن و ذِروة سنام آن (یعنی سَر امر و ستون امر و اوج و بلندی امر) ترا خبر ندهم؟ گفتم چرا نه یا رسول الله. گفتند: سَر امر اسلام است. و ستون امر نماز است. و ذروة سنام امر (یعنی اوج و بلندی امر) جهاد في سبیل الله است. بعداً گفتند: آیا در باره ای مِلاك (یعنی جوهر) این همه ترا خبر ندهم؟ گفتم چرا نه یا رسول الله. پس زبان خود را محکم گرفتند، و گفتند: بر این نگهداری کن. پس گفتم یا نبی الله، آیا ما به آنچه که می گوئیم مؤاخذه می شویم؟ پس گفتند: ثَكِلَتْكَ أُمُّكُ يَا مُعَاذُ، مادر ات ترا گم کند يَا مُعَاذُ (مراد این جمله معنایش نیست، بلکه برای اغراء و تهییج گفته می شود) ثَكِلَتْكَ أُمُّكُ يَا مُعَاذُ، آیا مردم به روی های خود یا سوراخ های بینی خود در آتش لغزانیده می شوند، مگر بخاطر حاصل زبان هایشان؟

این حدیث زیبائی است. راه جهاد راه دراز است. در آن کسی رفته نمی تواند تا که فرایضی را که بالایش است اداء نکند. هر چه را که الله عز و جل بالایت فرض گردانیده است، به راه جهاد في سبیل الله عز و جل نمی رسد کسیکه در معصیت و مخالفت باشد، و بر عدم متابعت نمودن امر رسول الله (ص) در فرایض باشد.

بعداً، بعد از فرایض نوافل. همچنان به جهاد رسیده نمی تواند، الا کسی که قیام لیل (یعنی نماز تهجد) بخواند، الا کسی که صدقه بدهد، صدقه ای نفلی، الا کسی که نماز های نوافل را بخواند، الا کسی که روزه ای نفلی بگیرد، الا کسی که این امور را انجام بدهد. با این همه امور، برای مجاهد شدن في سبیل الله مجهز می شود. و بعداً باید حب جهاد في سبیل الله در قلب اش باشد. به جهاد في سبیل الله نمی رسد الا کسی که آنرا دوست میدارد. به مرتبه ای مجاهدین نمی رسد الا کسی که جهاد را با صدق طلب مینماید، في سبیل الله. و لازم همه اش في سبیل الله باشد. لازم قضیه ای اخلاص واضح باشد. اگر بخاطر قوم، بخاطر وطن، و بخاطر خانواده و بخاطر این و آن شد، همه ای آن ترا به درجه ایکه آنرا

می خواهی نمی رساند، درجه ای شهادت. ایستگاه بسیار مهمی از ایستگاه های رسیدن به شهادت این است که في سبيل الله مجاهد باشی. این در غایت اهمیت است. باید دوست داشته باشی که في سبيل الله بمیری. قبل از اینکه به شهادت برسی، لازم آنرا دوست داشته باشی. لازم است طالب آن باشی.

رسول الله (ص) دایماً مرگ في سبيل الله را برای صحابه رضی الله عنهم محبوب می ساختند. بلی، در هر ظرف دیگر طلب مرگ مکروه است بجز از وقتیکه في سبيل الله باشد، بجز از وقتیکه در زمین قتال باشد. در آنوقت، واقعاً باید طلب نمائی که الله سبحانه و تعالی نعمت مرگ را در راه اش سبحانه و تعالی برایت ارزانی فرماید. رسول الله (ص) در حدیثی می گفتند:

روى البخاري عن أبي هريرة قال: "سمعت رسول الله يقول: (از اینجا) لَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ" [٨] دوست دارم که في سبيل الله کشته شوم، بعداً باز زنده شوم، بعداً باز کشته شوم، بعداً باز زنده شوم، بعداً باز کشته شوم. سبحان الله، این تمنا بود نزد رسول الله (ص). حدیث در بخاری است. چرا چنین قتل متکرر را می خواستند؟ رسول الله (ص) آنرا در حدیث دیگری تفسیر می نمایند که آنهم در بخاری است.

روى البخاري عن أنس بن مالك رضي الله عنه عن النبي قال: (از اینجا) "مَا أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يُحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا وَلَهُ مَا عَلَى الأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ، إِلاَّ الشَّهِيدُ يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا، فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ لِمَا يَرَى مِنَ الْكَرَامَةِ"[٩]

هیچ کسی وقتیکه به جنت داخل می شود نمی خواهد به دنیا بر گردد، حتی اگر در دنیا هر چیزی هم داشته باشد، بجز از شهید، تمنی می کند که بدنیا بر گردد و ده بار شهید شود به سبب کرامتی که آنرا می بیند. هرباری که در جنت داخل می شود، بخاطر شهادت اش خیر زیادی برایش داده می شود،

پس تمنی می کند که کشته شود تا خیر هایش در جنت برایش بیشتر شود. رسول (ص) در حدیث می گویند، و حدیث صحیح است. در مُسند احمد بن حنبل و طبرانی است. می گویند (ص):

إِنَّ لِلشَّهِيدِ عِنْدَ اللَّهِ سَبْعَ خِصَالٍ: يُغْفَرُ لَهُ فِي أَوَّلِ دَفْعَةٍ مِنْ دَمِهِ، وَيَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَيُجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَيَأْمَنُ مِنَ الْفَزَعِ الأَكْبَرِ، وَيُحَلَّى حُلَّةَ الإِيمَانِ، وَيُزَوَّجُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، وَيُشَفَّعُ فِي سَبْعِينَ إِنْسَانًا مِنْ أَقَارِبِهِ"[١٠].

شهید نزد الله هفت خصلت دارد: یك، در دفعه اول جاری شدن خون اش او را می بخشد و جایگاه خود را در جنت می بیند، این چیز اول است سبحان الله، در دُفعه ای اول، و در روایتی دَفعه، و هردویش درست است. همین که خون اش خارج می شود، رب ما تمام گناهانش را مغفرت می کند و جای خود را در جنت می بیند. دو، و شرینی ایمان را می چشد. سه، و از عذاب قبر نجات می یابد. چهار، و در روز قیامت از فَزع الأکبر (یعنی ترس بزرگ) در امان می باشد. پنج، و در سر اش تاج وَقار گذاشته می شود، که یاقوت آن بهتر است از دنیا و آنچه که در آنست. شش، با حور العین ازدواج می کند. هفت، و شفاعت هفتاد انسان از عقارب خود را کرده می تواند. تخیل کنید. تمام این همه برای شهید في سبیل الله است. وقتیکه صحابه رضی الله عنهم به این احادیث گوش می دادند، دل هایشان به صدق برای شهادت تاق می شد.

١: ابن کثیر: السیرة النبویة، تحقیق مصطفی عبد الواحد، دار المعرفة، بیروت، 1971م، 3/ 44

.نجم النفاق: ظهر وطلع :٢

.ابن کثیر: السیرة النبویة 482/2 :٣

مسلم: کتاب الذکر والدعاء والتوبة والاستغفار، باب أکثر أهل الجنة الفقراء وأکثر أهل النار النساء وبیان الفتنة بالنساء :٤
.(2742)، ترقیم عبد الباقي

.ابن کثیر: السیرة النبویة 48/3 :٥

٦: البخاري: كتاب الشركة، باب هل يقرع في القسمة والاستهام فيه (2361)، ترقيم مصطفى البغا.

٧: (رواه أحمد (22069) طبعة مؤسسة قرطبة، وصححه الألباني في صحيح الجامع برقم 5136).

٨: (البخاري: كتاب الجهاد والسير، باب تمني الشهادة 2644).

٩: (البخاري: كتاب الجهاد والسير، باب تمني المجاهد أن يرجع إلى الدنيا 2662).

١٠: (رواه ابن ماجه في كتاب الجهاد (2799)، ترقيم عبد الباقي. وصححه الألباني في صحيح الجامع برقم 5182).

نمونه های از شهدای أُحُد

بیائید برای بعضی نمونه های شهدای أُحُد خود را فارغ نمائیم. در آنجا هفتاد شهید بود. بیآئید برای بعضی از این مثال های با فضیلت خود را فارغ کنیم. اولین شهیدی که توجه ما را جلب می کند حمزه بن عبدالمطلب (رض) است. بخاطریکه او سید همه ای ایشان است. سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ"[١]، (رض).

حمزه بن عبدالمطلب

حمزه (رض) ده سال قبل از غزوه ای أُحُد اسلام آورده بود. تقریباً در سال ششم بعثت اسلام آورد. و با رسول الله (ص) راه درازی از تلاش و مبارزه را پیمود. چه در دوره ای مکه و چه در دوره ای مدینه. چه در میان مردم، یا چه در اثنای هجرت، یا بعد از اقامت دولت، یا در بدر. حتی در بدر مواقف بسیار ممیزه ای او را دیدیم. مشرکان می گفتند:

مَن هذا الُملَثَّمُ الذي على صَدرِهِ ريشةُ النُعام؟ فقالوا: حمزة. فقالوا: هذا الذي فعل بنا الأفاعيل:

که است آنکه بالای شانه اش پَر شتر مرغ است؟ پس مشرکین او را نمی شناختند. مسلمانان گفتند حمزه است. گفتند او کسی بود که چه کار های نبود که بالای ما نکرد.

راه طویلی را در جهاد سپری کرد. به حدیکه رب ما سبحانه و تعالی در روز أُحُد با شهادت به او کرم فرمود. حمزه قبل از اسلام تنها یك مردی بود که شکار و لذت بردن و لهو را دوست داشت، برای بت سجده می کرد. زندگی بسیار ضعیفی را می زیست که نه قیمتی داشت و نه وزنی. نه در حیات مکه و نه در حیات جزیره، و نه در حیات زمین. تنها برای خود زندگی می کرد. سبحان الله، بعد از اینکه اسلام آورد، ببینید به انتقال اش که از سید قبیله کوچک اش به سید شهدای تمام روی زمین تبدیل شد. سید شهدای روز قیامت حمزه (رض). حمزه در روز أُحُد شهید شد، بزرگترین شهدا (رض).

مُصعَب بن عُمَیر

مصعب بن عمیر (رض) هم راه درازی را پیمود تا به درجه ای شهید برسد. بخاطریکه شهید شود، سبحان الله سالها و سالها قبل مسلمان شد. و در مکه في سبیل الله جهاد کرد، و در حبشه، و در مدینه، و در بدر، و در أُحُد. در ایستگاه های زیادی از بلا های حسنه برابر شد. زیاد انفاق کرد، زیاد خسته شد، زیاد بذل کرد، زیاد قربانی داد، بعداً در نهایت الله عز و جل هدیه ای را برایش انعام فرمود، که في سبیل الله شهید شد. و قبل از اینکه شهید شود، دست راست اش قطع شد، دست چپ اش قطع شد. و بآنهم بیرق از دست اش نه افتاد. سبحان الله! بخاطر اینکه قضیه واقعاً قضیه ای خود اش بود. براستی مشتاق شهادت بود. واقعاً با صدق طالب مرگ بود.

من سألَ اللهَ شهادتاً بالصّدق، بلَّغَ اللهُ منازلَ الشُّهَداء و إن ماتَ علی فِراشِهِ. کسی که به صدق از الله شهادت بخواهد، منزلت شهادت را برایش میدهد اگر او در بستر خواب خود هم بمیرد.

پس مصعب بن عُمَیر بعد از سفر طویلی در تلاش و نبرد و مبارزه شهید شد (رض). رسول (ص) بعد از شهادت مصعب بن عُمَیر، از نزدش می گذشتند و بالایش ایستاد شدند و برایش دعاکردند.

بعداً قرائت نمودند. {مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً}

از مسلمانان مردانی اند که راست کردند آنچه عهد بسته بودند با خدا بر آن پس از ایشان کسی هست که بانجام رسانید قرار داد خود را و از ایشان کسی هست که انتظار می کند و تبدیل نکردند هیچ وجه تبدیل کردنی [الأحزاب: ٢٣].

سبحان الله! بعداً گفتند (ص): أَشْهَدُ أَنَّ هَؤُلاَءِ شُهَدَاءُ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأْتُوهُمْ وَزُورُوهُمْ، والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لاَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلاَّ رَدُّوا عَلَيْهِ [٣].

شهادت می دهم که در روز قیامت اینها نزد الله شهداء هستند، پس نزد ایشان بیآئید و آنها را زیارت کنید، (یعنی از آنها دیدن کنید) قسم به کسی که جانم بدست اوست تا به قیامت کسی به آنها سلام نمی دهد مگر اینکه سلام اش را جواب می دهند. (یعنی هر کسی که آنها را سلام بدهد، جواب سلام اش را می دهند). یا الله! این حدیث در حاکم است، و آن صحیح است. شهدای أُحُد جواب سلام کسی را می دهند که به آنها سلام می دهد. و تا به روز قیامت. زیارت شهدای أُحُد سنت شد، سنتی که (ص) آنرا برایما شرع کردند.

رسول الله (ص) دایماً شهدای أُحُد را زیارت می کردند، تا آخر عمر شان (ص). و کمی قبل از وفات ایشان خارج شدند (ص) تا شهدای أُحُد را زیارت کنند و برایشان طلب مغفرت کنند. قیمت بزرگی در میزان مسلمانان شهدای أحُد رضی الله عنهم اجمعین.

سعد بن ربیع

سعد بن ربیع. قصه اش را قبلاً گفتیم. قصه ای مؤاخات (یعنی برادری) اش را با عبدالرحمن بن عَوف (رض) گفتیم. گفتیم که چطور میخواست نصف مال خود را برایش بدهد. و یکی از زنان خود را

طلاق می کرد تا عبدالرحمٰن بن عوف بتواند با او ازدواج کند رضی الله عنهم اجمعین. قربانی و بذل، با صدق در راه طویل تا که به جنگ أُحُد داخل شد. و در روز أُحُد در هر طرف جنگ عظیمی را براه انداخته بود. و بعد از اینکه جنگ انتها یافت، و بعد از اینکه مشرکان رفتند، رسول الله (ص) بالای اصحاب خود اطمئنان خود را حاصل می نمودند. و سعد بن ربیع را ندیدند. پس به زید بن ثابت امر دادند تا سعد بن ربیع را جستجو کند، و برایش گفتند:

إن رأَيتَهُ فأَقرِئْهُ منِّي السّلام، و قُلْ لَهُ يقولُ لَكَ رسولُ اللهِ (ص) كيفَ تَجِدُكَ. قالَ زيد بنُ ثابت (رض) فَجَعَلتُ أَطُوفُ بينَ القَتلى، أَتَيتُهُ و هُوَ بِآخرِ رَمَق، و فيهِ سبعينَ ضربة، ما بينَ طَعنَةٍ بِرُمح، و ضربةٍ بالسَّيفِ، و رَميَةٍ بِالسَّهمِ، فَقُلتُ يا سَعد، إنَّ رسولَ اللهِ يقراءُ عَليكَ السّلامَ و يقُولُ لَكَ أخبِرني كيفَ تَجِدُكَ فقالَ و على رسولِ الله (ص) السّلام، قُلْ لَهُ، يا رسولَ اللهِ، أَجِدُ رِيحَ الجَنَّةِ، فقالَ:

اگر او را دیدی، از طرف من برایش سلام بگو، و بگو که رسول الله (ص) می گویند "خود را چگونه می یابی؟" پس زید بن ثابت می گوید: " پس در بین کشته شدگان گشتم، و نزدش آمدم در حالیکه در آخر رمق حیات خود بود. و هفتاد ضربه خورده بود. در یکجا ضربه ای نیزه، در جای دیگر ضربه ای شمشیر، و در جای دیگر ضربه ای تیر، پس گفتم یا سعد، رسول الله (ص) برایت سلام گفتند، و گفتند اگر او را دیدی، بگو که رسول الله (ص) می گویند "خود را چگونه می یابی؟"

پس گفت: و علىَ رسولِ اللهِ السَّلامُ، قُلْ واللهِ يا رسولَ اللهِ، أَجِدُ ريحَ الجَنَّةِ. و سلام بر رسول الله! بایشان بگو که والله بوی جنت را می یابم.(الله! تخیل کنید، قبل از اینکه بمیرد) أَجِدُ ريحَ الجَنَّةِ، و قُل لِقومِ الأَنصارِ: و به انصار بگو، توجه کنید، تا به لحظه ای اخیر حیات خود مثبت است، تا لحظه ای اخیر حیات خود مردم را به عمل کردن في سبيل الله، بر جهاد في سبيل الله تشویق می کند. کسی شاید بگوید که من والله همه چیز را از دست دادم، عُمر ام رفت، حیات ام رفت، اموال ام رفت، تجارت ام رفت، ولی او در باره ای یکی از این کلام فکر نمی کند. در باره ای یگانه چیزیکه فکر می

کند در حالیکه به مرگ خود بسیار نزدیك است، یگانه چیزی را که می گوید و آنرا وصیت می کند، وصیت اش برای زن اش یا برای اولاد اش نیست، لاکن وصیت اش برای انصار است. و چه است آن؟ می گوید:

و قل لهم: إن سعد بن الربیع یقول لکم إنه لا عذر لکم عند الله إن خُلِصَ إلی نبیکم وفیکم عینٌ تَطرُف"، ثم لم یبرح حتی مات:[٤]

و به انصار بگو که سعد بن ربیع می گوید: نزد الله عذری ندارید اگر (راه کفار) را بسوی نبی ایتان باز گذاشتید در حالیکه دارای چشمی باشید که باز و بسته می شود. سبحان الله! مهمترین قضیه نزد اش این است. حفاظت رسول الله (ص) حتی در حالیکه لحظه ای از آخرین لحظات حیات خود را بسر می برد. سعد بن الربیع، قیمت بسیار زیاد بزرگی است در میزان اسلام.

عبدالله بن حرام

عبدالله بن حرام (رض)، عبدالله بن حرام قبل از أحُد می گفت، (تا بدانید که شوق اش برای شهادت به چه اندازه بود) می گوید: رأیتُ في النوم قبل أُحد کأني رأیت مبشر بن عبد المنذر –وهو من شهداء بدر– یقول لي: أنت قادم علینا في هذه الأیام. فقلت: وأین أنت؟ قال: في الجنة نسرح فیها کیف نشاء. قلت له: ألم تقتل یوم بدر؟ قال: بلی، ثم أحییت". فذکر ذلك لرسول الله ، فقال رسول الله : "هذه الشهادة یا أبا جابر.

قبل از أُحُد مُبَشِر بن عبد المنذر (رض) را در خواب دیدم. (مُبَشِر بن عبد المنذر از شهدای بدر بود) که برایم می گوید، در چند روزی تو نزد ما می آئی. سبحان الله! در چند روزی تو نزد ما می آئی. پس گفتم تو کجا هستی. گفت: در جنت، و آزاد هستیم هر چه که بخواهیم میکنیم. الله! آزاد هستیم هر چه که بخواهیم میکنیم. برایش گفتم، (همه ای این خواب است) برایش گفتم: آیا روز بدر کشته

نشده بودی؟ گفت شدم، بعداً زنده شدم. (عبدالله بن حرام این خواب را برای رسول الله (ص) قصه می کرد) برایش گفتند: یا عبدالله این شهادت است. این شهادت است، سبحان الله. پس سیدنا عبدالله بن حرام حقیقتاً مشتاق شهادت بود. و به غزوه ای أُحُد رفت در حالیکه بر این نیت بود که في سبیل الله بمیرد.

و وقتیکه به غزوه ای أُحُد می رفت، و دید که عبدالله بن أُبَی بن سلول با لشکر خود انسحاب می کند، بسیار مثبت بود و او را به عودت کردن تشویق می کرد. بعداً وقتیکه عبدالله بن أُبَی در فرار کردن از جنگ اسرار ورزید، عبدالله بن حرام برایش گفت: قبحك الله! سوف يغني رسول الله عنك". الله ترا قبیح بگرداند، الله عز و جل رسول کریم خود را به تو محتاج نخواهد کرد. و معرکه را با چنین حرارت و غیرت تکمیل نمود و چنین به شدت جنگ می کرد که گفته شده است که او اولین کسی بود که در جنگ أُحُد کشته شد (رض). و او دختران زیاد داشت، و قرضدار بود.

بعد از شهادت اش پسر اش آمد. پسر اش جابر بن عبدالله بن حرام (رض) بود. پسر اش طبعاً بخاطر از دست دادن پدر و بخاطر نگرانی های زیادی که بعد از این متوجه او خواهد شد، بسیار غمگین بود. پس چادر روی پدر خود باز و بسته می کرد، باز و بسته می کرد. و صحابه رضی الله عنهم او را از این کار نهی می کردند، و رسول (ص) او را نهی نمی کردند. بخاطریکه ایشان قدر موقف صحابی جلیل القدری را که پدر خود را از دست داده بود می دانستند. پس وقتیکه او را دیدند که به این حد شکسته است برایش گفتند:

أَفَلاَ أُبَشِّرُكَ بِمَا لَقِيَ اللَّهُ بِهِ أَبَاكَ؟" قال: بلی یا رسول الله. قال: "مَا كَلَّمَ اللَّهُ أَحَدًا قَطُّ إِلاَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، وَكَلَّمَ أَبَاكَ كِفَاحًا،

"آیا ترا مژده ندهم که چطور الله با پدر ات ملاقات کرد؟" گفت چرا نه یا رسول الله. گفتند "الله به هیچکسی حرف نزده است مگر از پشت پرده، و با پدر تو کِفاحاً یعنی بلا حجاب صحبت نمود". یا الله! تخیل کنید، این کار مستقیماً بعد از شهادت اش صورت گرفته است.

این کلام روز قیامت نیست. این کلام به مجرد شهید شدن اش در روز أُحُد است. به روایت ببینید، گفتند "الله به هیچکسی حرف نزده است مگر از پشت پرده، و با پدر تو بلا حجاب صحبت نمود"، و برایش فرمود: يَا عَبْدِي، تَمَنَّ عَلَيَّ أُعْطِكَ. او بنده ام تمنی کن برایت عطاء می کنم. (بخواه هر چه که می خواهی من برایت می دهم) یا الله، سبحان الله! او بنده ام تمنی کن برایت عطاء می کنم. قَالَ: يَا رَبِّ تُحْيِينِي، فَأُقْتَلَ فِيكَ ثَانِيَةً. گفت:

یارب مرا زنده کن تا دو باره برایت کشته شوم. تمنی را می بینید؟ همان تمنای رسول الله (ص)، دوست دارم که کشته شوم و دو باره زنده شوم، و باز کشته شوم و باز زنده شوم. پس می گوید: یارب مرا زنده کن تا دو باره برایت کشته شوم.

فَقَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: إِنَّهُ سَبَقَ مِنِّي أَنَّهُمْ إِلَيْهَا لاَ يَرْجِعُونَ. یعنی الله سبحانه و تعالی فرمود: قبلاً تقدیر نموده ام که انسان ها دو باره به دنیا بر نگردند.

قَالَ: يَا رَبِّ، فَأَبْلِغْ مَنْ وَرَائِي. گفت یا رب، پس آنرا برای کسانی که بعد از من هستند ابلاغ فرما. سبحان الله، حتیٰ بعد از مرگ خود، در فکر مردم است. در فکر خانواده و اهل خود است. در فکر انصار و مهاجرین است. در فکر تمام مسلمانان است. برای کسانی که بعد از من هستند ابلاغ فرما. قیمت شهادت را برایشان بگو یا الله. کرامت شهید را برای مسلمانان بگو. پس: اللَّهُ تَعَالَى نازل فرمود:

{وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (١٦٩) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (١٧٠) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ }

و مرده گمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه خدا بلکه زنده اند نزد پروردگار خویش روزی داده می شوند. شادان بآنچه عطا کرده است خدا ایشان را از فضل خود و خوش وقت می شوند به آنانکه بایشان نه پیوسته اند از پس ایشان به سبب آنکه هیچ ترس نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند. خوش وقت می شوند به نعمت خدا و فضل او و بآنکه خدا ضائع نمی کند مزد مومنان را. [آل عمران: ١٦٩-١٧١] [٥]".

حدیث صحیح است. این حدیث در ترمذی است. در بن ماجه است. و در حاکم و در غیر آن است. حدیث صحیح است و حدیث بسیار زیبائی است. قیمت شهید را ببینید که به مجرد شهید شدن در محاوره و خطاب با رب العالمین سبحانه و تعالی می باشد، به مجرد شهادت. چیز بسیار زیاد بزرگیست.

خَیثَمه ابو سعد (رض)

خَیثَمه ابو سعد (رض)، اگر قصه ای سعد بن خَیثَمه را در جنگ بدر بیاد داشته باشید، سعد بن خَیثَمه با پدر خود در رفتن به بدر قرعه انداختند. و در قرعه سهم سعد برآمد سبحان الله، و در بدر شهید شد. ببینید که پدر اش قبل از جنگ أُحُد چه می گوید. با رسول الله (ص) در محاوره بود. می گوید:

وقد رأيت ابني أمس على أحسن صورة يسرح في ثمار الجنة وأنهارها، ويقول لي: الْحَق بنا". وقد أصبحت مشتاقًا إلى مرافقته في الجنة، فادعُ الله لي يا رسول الله أن أرافقه في الجنة، وقد كبرت سني ورقَّ عظمي و أحببتُ لقاءَ ربّي فدع اللهَ يا رسول الله أن يَرزُقَني الشّهادة :[٦]

جنگ بدر از من خطاء خورد. و والله من آنرا می خواستم. به اندازه ایکه با پسر ام بالای رفتن آن قرعه انداختم. پس سهم او برامد. پس برایش شهادت رسید. و دیروز پسر ام را در خواب در بهترین صورت دیدم که در ثمر ها و دریا های جنت راحت بود، و می گفت: با ما یکجا شو، رفیق جنت ما شو. آنچه را که پروردگارم وعده نموده بود حق یافتم. این خواب را خَیثَمه کمی قبل از جنگ أُحُد دیده بود. و بعداً چه می گوید؟ و والله یا رسول الله مشتاق مرافقت (یعنی یکجا شدن) با او در جنت شده ام. صدق است. مشتاق مرافقت با او در جنت شده ام. و سن ام بزرگ شده است، و استخوانم نازك شده است. و دیدار پروردگارم را دوست دارم. پس به الله دعا کن یا رسول الله که شهادت را و یکجا شدن سعد را در جنت نصیب ام کند. پس رسول الله (ص) آنرا برایش دعا نمودند، و سبحان الله در روز أُحُد شهید شد. صدق! براستی میخواست في سبیل الله شهید شود. با شوق حقیقی مشتاق مرگ في سبیل الله بود.

عَمرو بن الجَموح

عَمرو بن الجَموح (رض) بسیار فرتوت و ضعیف بود. و سن اش بسیار بزرگ بود. هشتاد ساله بود. و چهار اولاد داشت. و هر چهار شان سبحان الله في سبیل الله می جنگیدند. و هر چهار شان روز أُحُد با رسول الله (ص) خارج شدند. و با وجود آن، خودش در رفتن به جنگ أُحُد اصرار می نمود، چرا؟ قضیه ای شهادت را شنید، و میخواهد شهید بمیرد در حالیکه او ضعیف و فرتوت است و سن اش بزرگ است. و اولاد هایش جهاد می کنند. آنها برایش کافیست. ولی او بر خارج شدن اصرار دارد. اولاد هایش سبحان الله، او را نمی گذارند. می گویند نه، الله در این برایت رخصت داده است.

تو معاف هستی. و ما برایت کفایت می کنیم. پس عَمرو بن الجموح نزد رسول الله (ص) رفت تا از اولاد های خود برایشان شکایت کند. گفت:

یا رسول الله، إن بَنِيَّ هؤلاء يمنعون أن أخرج معك، والله إني لأرجو أن أُستَشهَد فأطأ بعرجتي هذه في الجنة".

یا رسول الله، این پسرانم مرا از رفتن با شما منع می کنند. والله من امید وارم که (و توجه کنید، شوق او را ببینید) و والله من امیدوارم که شهید شوم و بتوانم به جنت بروم. نمی خواهد این پیری و فرتوتگی اش او را از داخل شدن به جنت مانع شود. آخر عمر ام است پس چرا شهید نشوم؟ پس رسول الله (ص) گفتند:

"أَمَّا أَنْتَ فَقَدْ وَضَعَ اللَّهُ عَنْكَ الْجِهَادَ". اما تو (عَمرو بن الجموح را مخاطب می شوند) اما تو، الله از تو جهاد را وضع نموده است یعنی برداشته است، ولی ممکن است بروی، در این حکم شرعی نیست که نروی. و لاکن برای پسرانش گفتند:

"وَمَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَدَعُوهُ؛ لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَهُ الشَّهَادَةَ". شما نباید صدّ راهش شوید؛ شاید الله عز و جل شهادت را برایش رزق بدهد. ببینید (رزق)، شهادت را برایش رزق بدهد. فخرج مع رسول الله فقُتل يوم أُحد شهيدًا[۷]. پس با این صدق با حبیب (ص) به أُحُد رفت و شهید شد رضی الله عنهم اجمعین.

حنظلة بن أبي عامر

حنظلة بن أبي عامر (رض) خارج شد در حالیکه شب عروسی اش بود. و برای جهاد في سبيل الله خارج شد. و بخاطر عجله نمودن در حالی خارج شد که جُنُب بود. و در أُحُد جنگ کرد تا که شهید شد. بعد از اینکه حَنظَله شهید شد، رسول الله (ص) به جسد اش می دیدند، و دیدند که از جسد

اش آب می چکید (رض). پس تعجب نمودند (ص)، پس به زوجه اش ارسال نمودند و پرسیدند که موضوع اش چطور بود؟ پس قصه اش را ذکر کرد[۸]. فقال رسول الله: "لِذَلِكَ غَسَّلَتْهُ الْمَلاَئِكَةُ" [۹] پس گفتند (ص) سبحان الله، که از همین خاطر ملائکه حَنظله را غسل می دادند. و بعد از آن اسم غسیل الملائکه را حمل می کرد (رض). یعنی کسی که ملائکه او را غسل داده است.

عبد الله بن جحش

عبدالله بن جحش (رض) هم راه بسیار زیاد طویل را در تلاش و مبارزه و نبرد سپری نمود. از ایام مکه مکرمه و هجرت به حبشه یکبار و دو بار، و بعد از آن هجرت به مدینه ای منوره، و رفتن به بدر و رفتن به أُحُد. جهاد دور و دراز.

بیآئید شوق عبدالله بن جحش را برای شهادت ببینیم. بیائید محاوره بسیار لطیف و بسیار عمیق را ببینیم که قبل از شروع معرکه بین او و بین سعد بن ابی وقاص (رض) واقع شده بود. عبدالله بن جحش به سعد بن ابی وقاص گفت: ألا تأتي ندعو الله؟" آیا نمی آئی که پیش الله دعا کنیم؟ (بیا در یك گوشه ای نزد الله سبحانه و تعالی کمی دعا کنیم). پس در گوشه ای باهم یکجا ایستاد شدند. و سعد گفت:

يا رب، إذا لقينا القوم غدًا، فلَقِّني رجلاً شديدًا بأسُهُ، شديدًا حَرْدُهُ فأقاتله فيك ويقاتلني، ثم ارزقني عليه الظفر حتى أقتله وآخذُ سلبَهُ.

یا رب، وقتیکه فردا با قوم (یعنی دشمن) روبرو شدیم، پس مرا با مردی روبرو کن که زورش زیاد باشد و خشم اش زیاد باشد. من با او بجنگم و او با من بجنگد، بعداً مرا ضفر بده تا او را به قتل برسانم، و سَلَب یا غنیمت اش را بگیرم. و عبدالله بن جحش آمین گفت. بعداً گفت، (توجه کنید به دعای عبدالله بن جحش) یعنی سعد بن ابی وقاص (رض) یك دعای طبیعی کرد. دعا کرد که با یکی از

کفار روبرو شود و بالای آن کافر منتصر شود، و سَلَب کافر را بگیرد. لاکن به دعای عبدالله بن جحش ببینید و به اشتیاق حقیقی اش در شهادت في سبیل الله ببینید. گفت:

اللهم ارزقني غدًا رجلاً شديدًا حردُه، شديدًا بأسُه، أقاتله فيك ويقاتلني، ثم يأخذني فيجدع أنفي وأذني، فإذا لقيتك غدًا قلت: يا عبد الله، فيمَ جدع أنفك وأذنك؟ فأقول: فيك وفي رسولك. فتقول: صدقت".
"الهی فردا مرا با مردی روبرو کن که خشم اش زیاد باشد و زور اش زیاد باشد. من بخاطر تو با او بجنگم و او با من بجنگد، بعداً بینی ام را و گوش ام را قطع کند، و وقتیکه فردا ترا ببینم بگوئی: او بنده ای الله، برای چه بینی و گوش ات را بریده است ؟ بگویم برای تو و برای رسول ات. پس بگوئی که راست می گوئی". سبحان الله.

تعلیق سعد بن ابی وقاص را بر این دعا ببینید. برای پسر خود قصه می کرد و می گفت: يا بُنيَّ، كانت دعوة عبد الله بن جحش خيرًا من دعوتي، لقد رأيته آخر النهار وإن أذنه وأنفه لمعلقان في خيط"[۱۰]

پسر ام، دعای عبدالله بن جحش بهتر از دعای من بود، در آخر روز او را دیدم که گوش اش و بینی اش در یك تار آویزان بود. تماماً طوریکه دعا کرده بود، بینی اش قطع شده بود، و گوش اش قطع شده بود، تماماً طوریکه تمنی نموده بود. سبحان الله، صدق.

همه ای اینها را که امروز دیدیم راه های درازی را پیمودند تا به شهادت برسند. این قاعده است. لاکن برای این قاعده استثناء هم است. استثنائی که ممکن است کسی عُمر اش در اسلام بسیار زیاد کوتاه باشد، و در شهادت في سبیل الله رغبت حقیقی داشته باشد. و بسرعت شهید شود. در قرأن قصه ای ساحران یا جادوگران فرعون را داریم. آنها در یك لحظه از مُعَسکَر کفر به معسکر ایمان انتقال نمودند، بعداً في سبیل الله شهید شدند.

الأُصَيرم

همچنان در جنگ أُحُد مثالی را مانند مثال این ساحران دیدیم. مردی که در یك لحظه از کفر به اسلام انتقال نمود، و بعداً شهید شد. سبحان الله. او أُصَیرِم بود. أصَیرِم از أَوس بود، از قبیله ای سعد بن مُعاذ (رض). و وقتیکه سعد بن مُعاذ اسلام آورد، تمام قبیله سعد بن مُعاذ اسلام آورد، الا این أُصَیرِم. اسلام اش تا روز أُحُد تأخیر کرد. تا به خود روز أُحُد سبحان الله. در روز أُحُد، در باره ای اسلام فکر کرد. و در یافت که اسلام به قلب اش نزدیك است. و سبحان الله، بسرعت بسوی مسلمانان روان شد که بطرف أُحُد می رفتند و از دنبال شان دوید و همرایشان به أُحُد رفت، و همرایشان در جنگ داخل شد. بعداً جراحت برداشت، و به زمین افتاد در حالیکه کمی قبل از مرگ اش بود. صحابه رضی الله عنهم نزدیك اش رفتند و گفتند:

والله إن هذا للأصيرم، وما جاء به؟ لقد تركناه وإنه لمنكر هذا الحديث" این أُصیرم است. (او چطور آمده است؟) او منکر این امر بود. بعداً از او پرسیدند: "ما جاء بك يا عمرو، أحربًا على قومك أو رغبة في الإسلام؟" بخاطر چه آمده ای؟ او عمرو، برای جنگ علیه قوم ات یا برای رغبت در اسلام؟ " آیا امده ای تا از انساب و قبیله دفاع کنی یا برای اسلام آمده ای؟ گفت:

بل رغبة في الإسلام، آمنتُ بالله ورسوله وأسلمت، ثم أخذت سيفي فغدوت مع رسول الله، فقاتلت حتى أصابني ما أصابني".

بلکه رغبت در اسلام، به الله و رسول اش ایمان آوردم و مسلمان شدم، شمشیر خود را گرفتم و با رسول الله (ص) قتال نمودم تا که اینطور زخمی شدم. سبحان الله، و در همان لحظات مرد. آخرین کلمه ای را که گفت این بود، که او في سبيل الله جنگ کرد. آنرا برای رسول الله (ص) ذکر کردند، پس در

تعلیق آن کلمه ای بسیط و سریعی و لاکن بسیار عمیقی را گفتند (ص). گفتند: إِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ" او از اهل جنت است.

سبحان الله. تنها در یك لحظه ای ایمان و لحظه ای صدق، بعداً از مُعَسکَر کفر به ایمان انتقال نمود، بعداً شهید شد و به جنت رفت. تمام تاریخ اش در اسلام نیم روز بود تقریباً، یکروز کامل هم نبود. ابو هریره در تعلیق بر این موضوع میگوید: ولم يُصَلِّ لله صلاةً قَطُّ" [۱۱] و برای الله یك نماز هم نخواند. تصور کنید. این هم موجود است ، و آن فضلی است از جانب الله که هر کسی را که او بخواهد می دهد.

مُخَیریق

همین قصه بالای کسی دیگری هم اتفاق افتاد، آنهم در غزوه ای أُحُد بود. شخصی از بین یهود، اسم اش مُخَیریق بود. وقتیکه رسول الله (ص) در أُحُد برای قتال علیه مشرکین می رفتند، مُخَیریق یهود را جمع نمود و برایشان گفت: ألا تنصرون محمدًا؟ والله إنكم لتعلمون أن نصرته حق عليكم" آیا محمد را نصر نمی دهید؟ والله شما می دانید که نصرت دادن اش بالایتان حق اش است. لازم است در جنگ همرایش خارج شوید. گفتند: امروز روز شنبه است. سبحان الله، أُحُد در روز شنبه بود. گفت: لا سبتَ لکُم. شنبه چه معنی دارد حالا؟ پس شمشیر خود را گرفت و گفت، توجه کنید، گفت اگر کشته شدم اموالم از محمد باشد (ص)، هر چه میخواهد بآن بکند. بعداً با مسلمانان رفت و جنگید تا شهید شد. پس رسول الله (ص) گفتند: مخيريق خير يهود"[۱۲] مُخَیریق بهترین یهود است.

و بر عکسِ قصه ای أصَیرم که کمی قبل آنرا شنیدیم، قصه ای قَزمان بود. آیا قزمان را بیاد دارید که در درس گذشته او را ذکر کردیم. قَزمان سه نفر از حمل کنندگان بیرق مشرکین را قتل کرد. و بعداً جنگ شدیدی را براه انداخت. بدرجه ایکه در بعضی روایات گفته شده است که هفت یا هشت نفر

از مشرکین را قتل کرد. پس مسلمانان او را خوش خبری دادند. گفتند جنت برایت مبارك باد. گفت: إن قاتلتُ إلا عن أحساب قومي، ولولا ذلك ما قاتلت". جنگ نکردم مگر به حساب قوم خود ، اگر آن نمی بود جنگ نمی کردم. سبحان الله. بعداً زخم هایش شدت پیدا کرد. پس خود را ذبح کرد. خود کشی کرد. و وقتیکه نزد رسول الله (ص) ذکر اش می آمد، می گفتند او از اهل دوزخ است. تخیل کنید. آن مرد بخاطر وطن پرستی یا بخاطر قومیت یا بخاطر هر چیز دیگر جنگید و نه في سبیل الله. پس همه اش ضایع شد.حتی اگر در جنگ بهتر از دیگران هم جنگیده باشد. تمام آنرا بخاطر چیزی کرد که خلاص در دنیا آنرا حاصل کرد. و در آخرت برایش نصیبی نیست. در بخاری و مسلم از ابی موسی الأشعری (رض) روایت شده است که مردی از رسول الله (ص) پرسید، گفت:

روى البخاري أن رجلاً جاء إلى النبي فقال: الرجل يقاتل للمغنم، والرجل يقاتل للذِّكْرِ، والرجل يقاتل ليرى مكانه، فمَن في سبيل الله؟ قال: "مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ"[١٤].

مردی بخاطر مَغنَم جنگ می کند، (غنیمت میخواهد، مال می خواهد) و مردی بخاطر ذکر شدن جنگ می کند. (بخاطر اینکه مردم بگویند این مرد شجاع و با جرأت و قوی است) و مردی می جنگد تا مکانت خود را نشان بدهد (قبیله ای و وضع خود را نشان بدهد) پس که في سبیل الله است؟ پس گفتند (ص)، به کلام رسول الله (ص) ببینید. بر همه ای این گروه ها اعراض نمودند. گفتند: کسی که برای این جنگ کند تا کلمه ای الله بلند ترین باشد، او في سبیل الله جنگیده است. تنها او في سبیل الله است. تا کلمه ای الله بلند ترین باشد.

وروى الترمذي وأحمد، أن رسول الله قال: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ:[١٥] الْجَاهِلِيَّةِ وَتَعَاظُمِهَا بِآبَائِهَا، فَالنَّاسُ رَجُلاَنِ: بَرٌّ تَقِيٌّ كَرِيمٌ عَلَى اللَّهِ، وَفَاجِرٌ شَقِيٌّ هَيِّنٌ عَلَى اللَّهِ، وَالنَّاسُ بَنُو آدَمَ، وَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ، "[١٦].

ترمذی و ابو داود و احمد از ابی هریره (رض) روایت نموده اند، و ترمذی آنرا حسن گفته است، که رسول الله (ص) گفتند: " او مردم، الله کبر و فخر و جاهلیت و سر بلندی پدران و فخر به اجداد را از سر شما برداشته است، (سربلندی بنام پدران و اجداد و قبیله هیچ معنای ندارد) پس مردم دو نوع هستند، مؤمنٌ تقي و فاجرٌ شقي (یعنی شریر).مؤمنٌ تقي و فاجرٌ شقي. (فخر به پدران، فخر به قومیت، آن سربلندی جاهلیت است.) طوریکه وصف نمودند (ص). بعداً گفتند: مردم اولاد آدم هستند، و آدم از خاك است. و این حدیث حسن است طوریکه گفتیم.

پس این طوریکه دیدید حکمت های بسیار زیاد بود که در غزوه ای أُحُد موجود بود. در مصیبت أُحُد موجود بود. در داخل مصیبت الله عز و جل خیر زیادی را نهفته بود. در باره ای بیشتر از یك حکمت در اتفاق افتادن مصائب بالای أمت اسلامی صحبت نمودیم.

معنایش این نیست که ما در جستجوی مصائب هستیم، نه. تنها معنایش اینست که مصیبت نهایت دنیا نیست. اینکه مصیبت شر محض نیست، و لاکن در باطن آن خیر است. در آن ساعت آنرا نمی بینیم، لاکن خیر در آن موجود است. و رب ما سبحانه و تعالی آنرا اجازه نمی داد جز اینکه در آن خیری برای مؤمنین است. و سبحانه و تعالی در کتاب خود فرموده است طوریکه ذکر کردیم: {وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَقَى الجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللهِ وَ لِيَعْلَمَ المؤمنِينَ } و آنچه رسید به شما روزیکه بهم آمدند دو گروه پس باراده خدا بود و تا مومنان بدانند [آل عمران: ١٦٦]

رواه الحاكم في مستدركه برقم (4884)، والطبراني في المعجم الكبير برقم (2958)، وحسنه الألباني في صحيح الجامع برقم 3676)).

ابن هشام: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا وآخرين، دار إحياء التراث العربي، بيروت، بدون تاريخ، القسم الأول (الجزء الأول والثاني) ص632. :٢

.(رواه الحاكم في مستدركه برقم (2977)، وضعفه الألباني في السلسلة الضعيفة برقم (5221 :٣

٤: ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص94، 95.

٥: رواه ابن ماجه (190، 2800) ترقيم عبد الباقي، وصححه الألباني في صحيح الجامع برقم (7905).

٦: الواقدي: المغازي، تحقيق مارسدن جونس، عالم الكتب، بيروت، 212/1، 213.

٧: ابن قيم الجوزية: زاد المعاد، مؤسسة الرسالة، بيروت – مكتبة المنار الإسلامية، الكويت، الطبعة السابعة والعشرون, 1415هـ/ 1994م، 3/ 208، 209.

٨: الهاتفة: الصيحة.

٩: ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص75.

١٠: رواه الحاكم في مستدركه (2409)، وقال: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه. وعلق عليه الذهبي في التلخيص قائلاً: على شرط مسلم.

١١: رواه أحمد (23684)، وحسنه شعيب الأرناءوط. انظر: ابن قيم الجوزية: زاد المعاد 201/3.

١٢: ابن كثير: السيرة النبوية 344/2.

١٣: المباركفوري: الرحيق المختوم، دار الوفاء، مصر، الطبعة السابعة عشرة، 1426هـ- 2005م، ص250.

١٤: البخاري: كتاب الجهاد والسير، باب من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا (2655).

١٥: العبية: الكبر والفخر.

١٦: رواه الترمذي (3270) ترقيم شاكر، وأحمد (8721)، وحسنه الألباني في صحيح الجامع برقم (7867).

خوب، این بود به نسبت شهدائی که در باره ای ایشان صحبت کردیم.

معالجه ای قرآن الکریم برای مصیبت أحد

در باره ای فضل شان و درجه ای شان صحبت نمودیم. خوب در باره ای مردمی که زنده ماندند چه؟ مردمی که در غزوه ای أُحُد نمردند چه؟ در باره ای مردمی که شدیداً منکسر و شکسته بودند

چه؟ مردمی که فرار کردند؟ مردمی که خود را در حالتی دریافتند که از مسلمانان و اسلام دفاع کرده نتوانستند؟ این مردم چه کنند؟ شکست روانی ای را که به این مردم رخ داده بود تخیل کرده می توانید؟ حالت روانی کاهنده ای را که آن کسانی که فرار کرده بودند به آن رسیده بودند، وقتیکه به مدینه ای منوره رسیدند، و رسول الله (ص) با جراحت های ایشان و درد های ایشان و هفتاد نفر از شهداء نزد شان برگشتند. امر بسیار سختی بالای روحیه است. این فاجعه ای روانی همه ای ایشان را رنج می داد. نزدیك بود همه ای شان را از بین ببرد، اگر منهج ربّانی برای اعلاج شکست روحی و روانی نمی بود. منهج ربّانی تا مسلمانان را از شکست روحی خارج می کرد که به تعقیب مصائب و بحران های شدید دامن گیر شان شده بود.

بیآئید بیآموزیم که چگونه رب ما سبحانه و تعالی ما را از بحران های روحی و روانی ما بیرون می کشد. چطور رب ما سبحانه و تعالی از دستان یك یك ما می گیرد تا به جنت داخل شویم بعد از اینکه نا فرمانی کردیم، و بعد از اینکه گناه کردیم، و بعد از اینکه خطاء کردیم، بعد از اینکه کبائر را مرتکب شدیم. فرار نمودن از زحف گناه کبیره ای از کبائر است. طبعاً احتیاج به این داریم تا به سوره ای آل عمران مراجعه نمائیم تا قصه ای أُحُد را بفهمیم. من تنها به بعض نقاط ایجازی آن مرور می کنم، چون تفصیل در این کلام وقت زیادی را در بر می گیرد.

اولاً بلند بردن روحیه ای یك مسلمان را با جلب توجه نمودن به اماکن قوت در او

همه ای ما دارای جوانب مثبت و جوانب منفی هستیم. در وقت شکست، در وقت عقب نشستن، در وقت مصیبت، بعض جوانب منفی انسان بالایش غلبه می کند. خطاء کرد، مصاب شد، ناکام شد، ضعیف شد، بعض جوانب ضعف در همه مردم موجود است، سبحان الله. در چنین بحران لازم است بگوئی همانطوری که جوانب ضعف داری، به همان گونه جوانب قوت هم داری. ببینید که قرآنی که نازل شد چه می فرماید. آیت عجیبی است سبحان الله. می فرماید تعالی: {وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا

وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} و سست مشوید و اندوهناک مباشید و شمائید غالب اگر مسلمان هستید [آل عمران: ١٣٩]. سبحان الله، بعد از عقب نشینی أُحُد، بعد از شکست أُحُد، بعد از مصیبت أُحُد آنها را اینطور مسمی فرمود. بعد از تمام این فاجعاتی که در آنروز اتفاق افتاد، بعد از تمام مخالفت های شرعی ایکه بدستان بعضی صحابه انجام یافت، رب العزت برایشان می فرماید سبحانه و تعالی: {وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} و سست مشوید و اندوهناک مباشید و شمائید غالب اگر مسلمان هستید [آل عمران: ١٣٩]. توجه انسان را بطرف جوانب قوت اش جلب می نماید. و از دستانش می گیرد تا از این بیشتر و بیشتر نشکند، و تا بعد از این از مصیبت بر آید و دو باره به پا ایستاد شود. در لحظات بلندی کافر بر مؤمن، در مرحله ای از مراحل زمان، باید مؤمن توجه کند به اینکه همانطوری که در او ضعف موجود است که به بلند رفتن کافر منتج شده است، او جوانب مثبت را هم دارا است که برایش اجازه می دهد تا دوباره به قیام نمودن سر از نو عودت نماید. {وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} و سست مشوید و اندوهناک مباشید و شمائید غالب اگر مسلمان هستید [آل عمران:١٣٩].

وقتیکه دولت غیر اسلامی را می بینی که بالای دولت اسلامی تسلط و حکمفرمائی پیدا می کند، هرگز نا امید نشو. بلکه ببین به آنچه که در دستانت است. امکانیات امت بسیار بزرگ است. امکانیات استراتیجی، امکانیات اقتصادی، امکانیات مالی، امکانیات بشری، امکانیات بسیار زیادی. نزد ات بسیار چیز ها است. بیشتر از آنچه که آنرا از دست دادی. لاکن مهمترین چیزی را که مالك اش هستی و بفضل الله آنرا از دست نداده ای، ایمان است. ایمان به الله عز و جل و ایمان به رسول کریم اش (ص)، و ایمان به کتب اش و پیغمبرانش و روز قیامت، این قیمت عالی چیزیست که مسلمان را فوق هر انسانی در زمین بالا می برد. {إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ}.

این چیزی است که ما را بلند تر از غیر ما می سازد حتیٰ در حالت ضعف ما. حتیٰ در حالت مصائب ما و بحران های ما. معنایش این نیست که مسلمانان عمل نکنند و زحمت نکشند. لاکن معنایش اینست که بدانند که از بزرگترین مقومات (یعنی ماده ای متشکله) ای قیام شان، و یا مطلقاً بزرگترین آن ایمان است. اگر حقیقتاً مالك آن باشند، پس آنها حقاً که غالب خواهند بود. و حتماً دولتی برا یشان خواهد بود. طوریکه رب العالمین سبحانه و تعالی ذکر فرمود.

پس این نقطه ای اول بود در منهج مثبت بودن برای اعلاج شکست روحی.

دوم: بلند بردن روحیه ای معنوی با جلب توجه به جوانب مثبت در خود حادثه، در خود مصیبت. تمئیز نمودن صف، ظاهر ساختن منافقین را از میان مؤمنین، جلب دادن توجه مسلمانان را به شؤم بودن گناه، جلب دادن توجه مسلمانان را به خطر ناك بودن دوستی دنیا. برگزیدن بعض مسلمانان را برای شهید شدن. همه ای این ها جوانب مثبت است در حادثه. وقتیکه یك مسلمان به این جوانب مثبت می بیند، جان اش اطمئنان می یابد و روح اش آرام می گیرد.

سوم: وضاحت مقدر بودن مصائب

چیز سوم واضح شدن اینکه مصائب مقدر است. یعنی تقدیر شده است. حتماً حتماً واقع می شود تا وقتیکه الله عز و جل آنرا تقدیر نموده باشد که واقع شود. بلی اسباب موجود است. و بلی ما باید تا بقدر امکان برای منع فاجعات و مصائب سعی نمائیم. لاکن ما سعی بخاطری می کنیم که الله عز و جل ما را به سعی کردن امر نموده است. و ما را به اخذ نمودن اسباب امر نموده است، و میدانیم که به عمل تا زمانی أجر داده می شود که عمل موافق به شرع باشد. و اینرا هم می دانیم که الله عز و جل بر جلو گیری از اسباب قادر است. و میدانیم که او بر نافذ کردن اسباب هم قادر است. همه چیز بدست الله سبحانه و تعالی است. اگر مصیبتی را قدر نموده باشد که واقع شود، هیچ معنای برای کلمه ای اگر نیست. این اگر دروازه را برای امیدواری شیطان باز می کند. هر قدر بگوئیم اگر اینطور

یا اینطور یا آنطور می کردیم، مصیبت صد در صد واقع می شد. بخاطریکه رب ما سبحانه و تعالی آنرا قدر کرده است که واقع شود. و نباید در موضوع کسالت و کندی و نا امیدی باشد. مطلوب این نیست.

چهارم: تعهد بر قیام سر از نو

چهارم تعهد بر قیام سر از نو است. دمیدن روح امید واری در پیروزی آینده. {إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ (بس) وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ} [آل عمران: ١٦٠]. اگر نصرت دهد شما را خدا هیچکس غالب نیست بر شما.

قاعده ای محکم است. و الله عز و جل نصر نمی دهد مگر کسی را که به او نصر می دهد. نصر دادن به الله عز و جل با تطبیق نمودن شریعت اش می شود. و اگر الله عز و جل نصر مؤمنین را تقدیر نموده باشد، هیچ کسی بالایشان غالب شده نمی تواند. این سنت ثابته است تا به روز قیامت. دایماً در آن برای پیروزی یا نصر آینده تجدید امید واری است.

پنجم: اعتبار نمودن به تاریخ

چیز پنجم که همچنان در سوره ای آل عمران آمده است تربیه به تاریخ است. تأکید بر اینکه قیام بعد از سقوط امر بسیار متکرری در سابق بوده است. و حتماً در واقع و در آینده تکرار خواهد شد. {وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ (بس) فِي سَبِيلِ اللهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ} و بسا از پیغامبر که قتال کردند با کفار همراه او خدا پرستان بسیار، پس سستی نکردند بسبب مصیبتی که ایشان را رسید [آل عمران:١٤٦]

همین چنین قصه قبل از این بسیار تکرار شده است. کلمه ای وَكَأَيِّنْ کثرت را واضح می سازد. این امر بسیار زیاد متکرری است. حکایات تاریخی ایکه همین معنی را می دهد بی حساب است. وقتیکه قصه ای یا حکایتی واقعی را می شنویم، که قبلاً اتفاق افتاده است تمام مردم می دانند که ممکن است این امر تکرار شود، و اینکه قیام بعد از سقوط موضوع نادر و دور از واقعیت نیست، بلکه قاعده ای است که مؤمن حسابات خود را باید بر آن مبنی بسازد.

ششم: مقایسه بین مسلمانان و دشمنان شان

امر ششم هم بسیار زیاد مهم است، به آن توجه کنید. واضح بودن اینکه هر چه که تو به آن مصاب شده ای، دشمن ات هم بآن مصاب شده است. پس مصیبت برایت کم ارزش می شود. فکر نکن که جهدی را که علیه دشمن ات بذل نمودی به هدر رفت، نه. این جهدی را که بذل نموده ای أثر نموده است، و به عُمق أثر نموده است. و به آیات برگردید. میفرماید سبحانه و تعالی: إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ (و توجه کنید) مِثْلُهُ. مِثْلُهُ وَتِلْكَ الأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللهُ لاَ يُحِبُّ الظَّالِمِينَ} اگر برسد شما را زخمی پس رسیده است جماعت کافران را زخمی مانند آن [آل عمران: ١٤٠]. و در آیت دیگر می فرماید: {إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ (و توجه کنید) كَمَا تَأْلَمُونَ، كَمَا تَأْلَمُونَ. وَتَرْجُونَ مِنَ اللهِ مَا لاَ يَرْجُونَ وَكَانَ اللهُ عَلِيمًا حَكِيمًا} اگر شما درد مند می شوید پس ایشان نیز درد مند می شوند چنانکه شما می شوید (توجه کنید) چنانکه شما می شوید [النساء: ١٠٤].

یکبار مثلهُ می گوید، و بار دیگر کما می گوید. فکر نکن برادرم و خواهرم که دشمنت نصری را بدون درد منصور شده است. یا فایده ای را بدون خساره تحقق بخشیده است. به تأکید که خساره کرده است. مشرکان در غزوه ای أُحُد در بعض روایات بیست و دو و در روایات صحیح تر سی و هفت نفر مقتولین را از دست دادند. یعنی بدون خساره خارج نشدند. سی و هفت نفر رقم بزرگی

است. از مسلمانان هفتاد نفر شان کشته شدند. لاکن توجه کنید که در بدر هفتاد نفر دیگر از مشرکین کشته شده بودند. و هفتاد نفر شان اسیر شده بودند. و الله عز و جل آنرا در کتاب خود ذکر نموده است. فرمود: {أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا}. چون رسید به شما مصیبتی که بدست آورده بودید دو چند از آن گفتید از کجا آمد این مصیبت (آل عمران : ١٦٥) اگر از شما حالا هفتاد نفر کشته شد، قبلاً وقتیکه منتصر شده بودید هفتاد نفر شانرا اسیر گرفتید، و هفتاد نفر شانرا قتل کردید. پس دایماً در باره ای این حسابات طرف دشمن ات فکر کن، تا روح ات آرام شود و قلب ات اطمئنان بیابد.

هفتم: عدم ثبات مردم بر حال

چیز هفتم جلب توجه به اینکه از سنن رب العالمین سبحانه و تعالی است که سُلطه در تداول یا در چرخش و گردش می باشد. نه تنها بین افراد، بلکه همچنان بین ملت ها هم. و أمت اسلام از این قانون خارج نیست. أمت اسلام در احیانی قیادت زمین را تسلیم می شوند. و در احیان دیگر غیر از ایشان آنرا تسلیم می شوند. {وَتِلْكَ الأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ} و این حادثه ها که می گردانیم آنرا در میان مردم [آل عمران: ١٤٠].

اگر این را بدانی، پس این یك امر متوقع می باشد و نه عجیب که قیادت زمین را در بعضی اوقات از دست بدهی. تحمل مصیبت بهتر می باشد اگر توقع آنرا داشته باشی. اما اگر در خیال این باشی که همیشه منصور خواهی بود، پس شکی نیست که در وقت مصاب شدن ات روحاً شکست میخوری. و آن واقعی نیست.

هشتم: امید دایم در مغفرت الله

امر هشتم بسیار زیاد مهم است. و قرانکریم بر آن در ارتباط به غزوه ای أُحُد بطور واضح تمرکز نموده است. و آن اینکه یك مسلمان می تواند بدایت جدیدی بدون خطاء ها را شروع نماید. با صفحه ای سفیدی شروع کند بدون خطاء ها و گناه ها، هر چه که قبل از آن کرده باشد. مسلمانان در أُحُد خطاء های فاضحی را مرتکب شدند طوریکه ذکر کردیم. نا فرمانی رسول را کردند و مرتکب گناه کبیره شدند (فرار نمودن از زحف) و با آنهم سبحان الله، بالای مسلمانان آیات نازل شد، نه یکبار، ونه یك آیت، نه. بیشتر از یکبار. الله سبحانه و تعالی در صدر کلام در باره ای قصه ای أُحُد می فرماید: سبحان الله، از اوائل آیاتی که در باره ای این غزوه نازل شد، فرمود: {وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ} و شتاب کنید بسوی آمرزش از پروردگار خویش و بسوی بهشتی که پهنائی آن مانند آسمان ها و زمین است آماده کرده شده است برای پرهیزگاران [آل عمران : ۱۳۳]. بعداً از صفات این پرهیزگاران ذکر فرمود: {وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ} و آنانکه کار زشت کنند یا ستم کنند بر خود یاد کنند خدا را و آمرزش خواهند برای گناهان خود [آل عمران : ۱۳۵]. و بعداً چند آیت بعد فرمود: {ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ} آنگاه باز گردانید شما را از ایشان تا امتحان کند شما را (آل عمران : ۱۵۲]. سبحان الله، بعداً فرمود: {إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللهُ عَنْهُمْ (بس) إِنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ} هر آئینه کسانی که رو گردانید از شما روزی که بهم آمدند دو جماعت جز این نیست که لغزانید ایشان را شیطان بشومی بعض آنچه که کردند و هر آئینه عفو کرد خدا از ایشان هر آئینه خدا آمرزنده بردبار است [آل عمران: ۱۵۵]. همچنان در همان آیتی که مشکل را ذکر نموده است، (اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا) لغزانید ایشان را شیطان بشومی بعض آنچه که کردند، فوراً عفو را ذکر فرموده است. {وَلَقَدْ عَفَا اللهُ عَنْهُمْ}. و هر آئینه عفو کرد خدا از ایشان. اینچنین صفحه ای سفیدی برای گناهکار راه را برای عمل جدید در مقابلش باز می کند.

نهم: از مسلمان نتیجه خواسته نمی شود

امر نهم که جلب توجه می کند قضیه ایست از مهم ترین قضایا که همت را بلند می کند، و عزم را قوی می سازد. و آن اینکه در روز قیامت انسان بر نتایج محاسبه نمی شود، و لاکن بر اعمالش محاسبه می شود. عمل کردی، عمل کردی برایت أجر است. عمل نکنی فایده ای نیست. ببینید که رب ما چه می فرماید: {فَآتَاهُمُ اللهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الآَخِرَةِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ} پس عطا کرد خدا ایشان را جزای نیک در دنیا و جرای نیک در آخرت و خدا دوست می دارد نیکو کاران را [آل عمران: ١٤٨:].

ثواب حسن واقعاً ثواب آخرت است. و کسانیکه کافر شدند و در يك یا دو جنگ منتصر شدند، الله عز و جل فرمود، آنهم در سوره ای آل عمران: {لاَ يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلاَدِ} باید که نفریبد ترا آمد و شد کافران در شهر ها (١٩٦) (آه در يك جنگ یا دو جنگ منتصر شدند، آن ترا نفریبد) لاَ يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلاَدِ. مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ} باید که نفریبد ترا آمد و شد کافران در شهر ها این بهره مندی اندک است بعد از آن جای ایشان در دوزخ است و وی بد جائی است [آل عمران: ١٩٦-١٩٧) این بود وسیله ای نهم.

دهم و اخیر: در حذر بودن از رکون؟ به راحتن نشستن

چیز دهم و اخیر در حذر بودن از اعتماد کردن به راحت بودن و نشستن است. چون مسلمان باید در حالت خوف و رجاء (یعنی امید) باشد. پس طوریکه در معصیت کردن تبشیر است (یعنی مژده) است، همانطور در آن تحذیر هم است (یعنی در حذر بودن) هم است. و همچنان جزاء است از جانب الله اگر انسان از اوامر الله و رسول اش تخلف کند.

برای اینکه موازنه ای کفه برابر باشد، همه بشارت و مژده نیست. انذار هم است تا خوف جزای الله عز و جل با امید در رحمت اش تعادل داشته باشد. عُمر روز های چند است. وقت زیاد برای فکر کردن و مراجعه کردن به حسابات نیست. بلکه مسلمان باید سریعاً به رب خود بر گشت کند. براستی سریعاً. اگر انسان بر طبیعت خود خطاء می کند، پس عذری ندارد که در خطا کاری اسرار بورزد. الله عز و جل در کتاب کریم خود فرمود: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ (تحذیر) وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. و نیست محمد مگر پیغمبر هر آئینه گذشته اند پیش از وی پیغامبران آیا اگر بمیرد یا کشته شود بر می گردید بر پاشنه های خود (یعنی بر کُری پای خود) و هر که برگردد بر پاشنه های خود پس هیچ زیان نرساند خدا را و خدا ثواب خواهد داد شکر گذاران را (آل عمران : ١٤٤). در چنین صورت کفه نزد یك مسلمان توازن پیدا می کند. پس رحمت الله سبحانه و تعالی را توقع می داشته باشد، و همزمان، از جزاء اش خوف می داشته باشد.

با این وسایل دهگانه، رب ما سبحانه و تعالی مسلمانان را از بحران روحی که در آن بودند خارج نمود. بر عکس آنها را به خود نزدیك ساخت. و آنها را بخشید. و گناه هایشان را پاك نمود. و برایشان فرمود که می توانید با صفحه ای تماماً سفیدی کار خود را شروع کنید. اسلوب زیبایست. حقیتاً اسلوب تربوی متمیزی است.

رسول الله (ص) از این منهج اخذ نمودند، و فوراً بالای مسلمانان آنرا تطبیق نمودند. نه تنها آن، بلکه کاری را کردند سبحان الله که در منتهای برازندگی بود. فوراً روز بعدی با مسلمانان برای جهاد خارج شدند. سبحان الله! در حالیکه مسلمانان دارای جراحات بودند و پر از درد بودند، چه درد جسمانی و چه روحی.

فوراً در روز بعدی، هشتم شوال سال سوم هجری آنها را به جهاد في سبیل الله برای تعقیب نمودن قریش بردند، برای رفتن به دنبال لشکری که دیروز آنها را شکست داده بودند سبحان الله. منتهای تشویق و جرأئت دادن برای عمل در راه الله تا آخر لحظه. بعضی مسلمانانی که در أُحُد شرکت نکرده بودند، گفتند ما همرایتان میرویم. گفتند نه. همرای ما نخواهد رفت جز از کسانی که شاهد جنگ بودند. تنها مردمی خواهند رفت که در جنگ أُحُد رفته بودند. میخواهند برایشان بگویند که من بالای تان اطمئنان دارم. من میدانم که آن یك غلطی بود که گذشت و تکرار نخواهد شد.
لغزش از عظماء ابداً ممکن نیست که دوباره تکرار شود. ثقه ای کامل بالای لشکر مسلمان با وجود جراحاتی که در وجود آنهاست.

و مسلمانان خارج شدند سبحان الله. مجموعه ایکه از غزوه ای أُحُد برگشته بودند همه ای شان رفتند. کسی که ثبات اختیار کرده بود هم رفت، و کسی که فرار کرده بود هم رفت و فهمیده بود که الله او را بخشیده است. همه به منطقه ای بنام حمراء الأسد رفتند. حوالی هشتاد میل از مدینه ای منوره. و در آنجا برای لشکر کافر مُعَسکر نمودند. و شروع کردند به اطلاع گرفتن اخبار. لشکر کافر به حوالی سی و هفت میل از مدینه ای منوره در منطقه بنام منطقه ای رَوحیٰ بودند.

ولشکر کافر هم در این فکر هستند که ما چه کرده ایم. انتصار ما انتصار جزئی بود. رسول الله (ص) زنده هستند، ابوبکر زنده است، عمر زنده است. و لشکر اش در مدینه ای منوره است. ممکن دو باره برای جنگ ما بیآیند. پس بهتر است ما به مدینه ای منوره برویم و با مدینه ای منوره جنگ کنیم، و مسلمانان را ریشه کن کنیم در حالیکه در حالت ضعف خود هستند. این کلام را کفار فکر می کنند، در حالیکه رسول الله (ص) در فکر تعقیب نمودن شان هستند. هر دو طرف میخواهند جنگ کنند.

بس، رسول الله (ص) واقعی بودند. بلی ایشان مسلمانان را با خود برده بودند، و لاکن در حالتی از ضعف، و خستگی و جراحت و درد ها. موقف بسیار دشواری بود. میخواهند روحیه ای شان را بلند ببرند، و لاکن نمی خواهند آنها را ضایع نمایند، و نمی خواهند آنها را در جنگی هلاك بسازند که شکست در آن امکان دارد. از اینخاطر کوشش نمودند تا قریش را بترسانند. میخواستند صف مشرکین را به ترس بیآندازند. کسی بنام مَعْبَد بن أبي معبد خُزَاعي را ملاقات نمودند. توسط او به ابی سفیان پیغام فرستادند تا ابی سفیان را بترساند.

ابو سفیان می خواست برای جنگ به مدینه ای منوره برگردد. و صفوان بن أُمَيَّه و بعض مشرکین دیگر مخالف بودند. در این محاوره بودند که مَعْبَد بن أبي معبد نزد شان آمد. برایشان گفت: "محمد قد خرج في أصحابه في طلبكم في جمعٍ لم أرَ مثله قَطُّ، يتحرقون عليكم تحرُّقًا".

محمد (ص)، با اصحاب خود در طلب شما در جمعی خارج شده اند که قبلاً هرگز آنرا ندیده ام، بالایتان در جوش هستند، کسانی که در روز شما (یعنی روز أُحُد) با او تخلف نموده بودند یکجا شده اند، و پشیمان هستند از آنچه که ضایع کرده بودند. آنقدر بالایتان در خشم هستند که قطعاً مثل آنرا ندیده ام.

ابوسفیان ترسید. گفت: ويلك ما تقول؟! والله لقد أجمعنا الكرة على أصحابه لنستأصلهم". قال: "فإني والله أنهاك عن ذلك بهم، والله ما أرى أن ترتحل حتى ترى نواصي الخيل".

وای بر تو چه می گوئی؟! والله سر از نو برای حمله جمع شده ایم تا اصحاب اش را ریشه کن کنیم. مَعْبَد گفت: والله من ترا از آن کار نهی می کنم، والله نمی خواهم که به آنجا بروی تا نواصی الخَيل یعنی سَر های اسپ ها را ببینی. من نصیحت کننده هستم. سبحان الله، ابوسفیان نا امید شد. معنویات

لشکر مکی به زمین خورد. این تأکید می کند که آنها هم درد می بینند طوریکه که مسلمانان درد می بینند. {إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ} [النساء: ١٠٤].

انتصار بزرگ در أُحُد تحقق نیافته بود. بر عکس، در حالیکه سه هزار نفر هم بودند می ترسیدند. مسلمانان هفتصد نفر بودند، هفتاد نفر شان شهید شدند. و همه ای شان حالا آمده اند. همچنان ضعیف و دردمند و زحمی هم هستند. و بآنهم ابو سفیان تحرك کرده نمی تواند. بدرجه ایکه ابو سفیان کسی را فرستاد تا مسلمانان را لشکر اسلام را بترساند. توسط سواریانی از عبدالقیس برای رسول الله (ص) پیغام فرستاد. کوشش می کند تا بقدر توانائی ایشان را (يُخَذِّل) بترساند.

برایشان گفت: "فأخبروا محمدًا أنا قد أجمعنا الكرة عليه وعلى أصحابه لنستأصله وأصحابه". برای محمد خبر بدهید که ما علیه او و علیه اصحاب اش برای حمله یکجا شده ایم تا آنها را ریشه کن کنیم. پس پیغام به رسول الله (ص) رسید. تمام صحابه بر جنگ اسرار می ورزیدند. تمام صحابه بر هجوم نمودن بالای مشرکین اسرار می ورزیدند. با وجود اینکه مسلمانان سبحان الله، تخميناً شش صد و سی نفر بودند. و مشرکین سه هزار بودند.

از بحران روحی خود تماماً خارج شدند. انکساری را که در آن بودند بکلی از بین بردند، و به شجاع ها و قهرمانان و مجاهدین في سبيل الله تبدیل شده اند، سر از نو طالب مرگ شده اند، نه امر الله را و نه امر رسول اش را مخالفت می کنند (ص). مشرکین وقتیکه این را دانستند بسرعت بسوی مکه روان شدند سبحان الله. و الله عز و جل در باره ای آن قرأنی را نازل فرمود. الله عز و جل فرمود: {الَّذِينَ اسْتَجَابُوا للهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ (دعوت رسول را برای رفتن به حمراء الأسد استجاب نمودند) {الَّذِينَ اسْتَجَابُوا للهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللهِ وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ * إِنَّمَا ذَلِكُمُ

الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} [آل عمران: ١٧٢-١٧٥].

مسلمانان بکلی از شکست روحی خود خارج شدند. تنها فرار قریش نبود، نه. رسول الله (ص) در حمراء الأسد سه روز کامل اقامت نمودند. تصور کنید، مثل اینکه لشکر ایشان لشکر منتصر باشد. قریش را بر بقاء در حمراء الأسد برای سه روز چلنج می دهند، کفار می گفتند می آئیم میآئیم و بآنهم نآمدند. و این مصیبت زود گذری در تاریخ مسلمانان بود. از آن بسرعت خارج شدند، بخاطریکه منهج ربّانی کجی نمی داشته باشد. در منهج ربّانی خطاء نمی باشد. منهج ربّانی طوریکه الله عز و جل فرموده است: تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. فرستاده شده است از خدای دانا ستوده (فصلت :٤٢). نسأل اللهَ عز و جل أن يُفَقِّهَنا في سُنَنِهِ و أن يُعَلِّمَنا ما يَنفَعُنا و أن ينفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ ذلك و قادرُ عليه، و أن يجمعَنا على الخير دائماً و السلام عليكم و رحمة الله و بركاة.